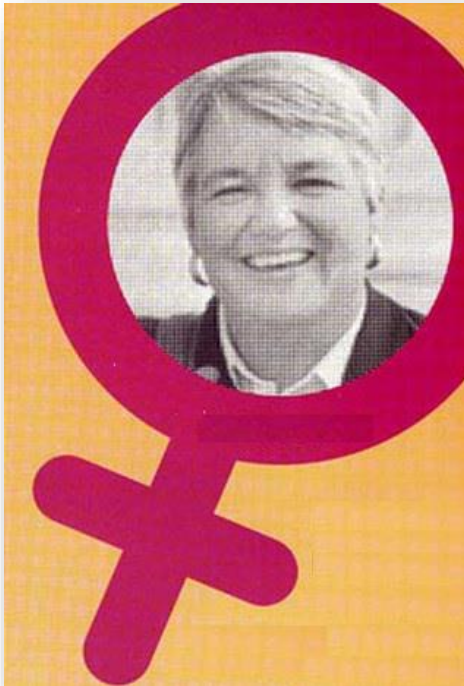
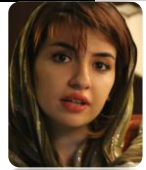


# از دواج ناکام مارکسیسم و فمینیسم: به سوی وصلتی پیشروتر

هایدی آی. هارتمن

ترجمه‌ی پریا رحیمی



## پیشگفتار مترجم

در مقاله‌ی «بین شما کدام صیقل می‌دهید سلاح آبائی را»،<sup>۱</sup> کوشیدم ضمن ارائه‌ی جریان‌شناسی جنبش فمینیستی در ایران، نشان دهم که این جنبش در طی حدود سه سال اخیر چه آشکالی به خود گرفته و چگونه به تدریج به قسمی کنشمندی سیاسی چپ متمایل شده است. آن مقاله و بسیاری از دیگر مقالات تالیفی فمینیستی در همین وبسایت<sup>۲</sup> هدف نظرات و انتقاداتی از جانب خوانندگانی قرار گرفتند که آشکارا رویکرد و تحلیل راست‌کیشانه‌ای از مارکسیسم نسبت به مسئله‌ی زنان داشته‌اند.

چنین رویکرد و مواجهه‌ای اما سال‌هاست که نه فقط متوجه مقالات فمینیست‌های ضدسرمایه‌داری بلکه منتقد کلیت مبارزه‌ی جنبش زنان‌مان نیز بوده است. آن‌چنان‌که چهارده سال پیش، امید مهرگان یادداشت انتقادی خود در باب جنبش زنان را این‌گونه پایان برد: «به هر حال در روز جهانی هشتم مارس، در کنار گردهمایی و صدور بیانیه، به این چیزها هم می‌توان فکر کرد، به این پرسش که پیکار فمینیستی چگونه پیکاری است».<sup>۳</sup> پرسش مهرگان و همچنین این تناقض که چگونه مقالاتی فمینیستی از موضعی چپ باید تیررس انتقادات طیف دیگری از چپ‌گرایان باشد ابهاماتی هستند که مقاله‌ی هارتمن می‌تواند به تفصیل به آن‌ها پردازد. بحث او همچنین پاسخ‌گوی دودلی آن دسته‌ایی از کنشگرایان است که نسبت به جایگاه مطالبات زنان درون پیکار طبقاتی

<sup>۱</sup> رحیمی، پریا (۱۳۹۸)، بین شما کدام صیقل می‌دهید سلاح آبائی را: بررسی سه جریان موازی درون جنبش زنان ایران، وبسایت نقد اقتصاد سیاسی.

<sup>۲</sup> همچنین رجوع کنید به: رنگریز، عاطفه (۱۳۹۸)، ارزیابی مجدد اشکال کار: راهی به سوی فمینیسم ضدسرمایه‌داری، وبسایت نقد اقتصاد سیاسی.

<sup>۳</sup> مهرگان، امید (۱۷ اسفند ۱۳۸۴)، فمینیسم یا سیاست؟ بله، لطفاً: نکاتی در باب پیکار فمینیستی به مناسبت ۸ مارس روز جهانی زن، شرق، ۳ (۷۱۸)، ۱۸.

مرددند یا معتقدند جنبش زنان به کفایت چپ و سیاسی نبوده و فمینیسم اساساً نظریه‌ای بورژوازی است.

مقاله‌ی حاضر یکی از مهم‌ترین آثار ادبیات فمینیستی چپ‌گراست که همزمان سهمگین‌ترین نقدها را به «مارکسیسم ارتدوکس» با نشان دادن کوری این نظریه در قبال مسئله‌ی زنان وارد کرده است. این مقاله پیوندی است میان فمینیسم رادیکال و فمینیسم سوسیالیستی به‌عنوان بدیلی برای تزویج مارکسیسم و فمینیسم؛ وصلتی که هارتمن آن را اندوهبار و ناموفق می‌داند؛ ازدواجی که کمابیش به بن‌بست خود رسیده است.

هارتمن با دقت نظری خود و استدلال‌های پرخون و استخوان‌دارش می‌کوشد کاستی‌ها و نابسندگی‌های مارکسیسم و فمینیسم رادیکال را در تحلیل غایی مسئله‌ی زنان نشانگر شود. او سرآخر به مسیر درست و پیش‌روتر در راستای رهایی‌بخشی زنان نور می‌تاباند. راهکار اصلی او مبارزه‌ی همزمان علیه مردسالاری و علیه سرمایه‌داری در دو سنگر مجزاست. از نظر او شکست هر کدام از این دو سلسله‌مراتب بیدادگر! تضمین‌بخش رهایی زنان و ضامن شکست جبهه‌ی دیگر نیست.

هارتمن که از شاخص‌ترین چهره‌های فمینیسم سوسیالیستی است در سطر آغازین مقاله‌ی خود پیش‌بینی و ابراز امیدواری کرده که مطلب بلندبالایش بحثی گسترده‌ای برانگیزد، پیش‌بینی او به واقعیت می‌پیوندد تا این‌گونه مقاله‌ی وی بیش از چهل سال مورد توجه و آماج بازخوردهای متفاوت طیف‌های گوناگونی از فعالان حقوق زنان و مارکسیست‌ها باشد. ازدواج ناکام مارکسیسم و فمینیسم، اثر کلاسیکی است که هر فمینیست چپگرا باید بخواند و نسبت به آن موضعی صریح و روشن بگیرد. یا باید خود را فمینیستی آب‌کشیده دانست و به توصیه‌ی هارتمن تنها از روش‌شناسی مارکسیسم، این بالغ‌ترین نظریه‌ی تکامل اجتماعی بهره جست، یا باید به‌صراحت خود

را مارکسیستی تمام‌قد خواند و به برخورداری از کمک و همفکری رفقا نهایتاً در سازمان زنان (و نه جنبش زنان) بسنده کرد.

در پایان گفتنی است، ترجمه‌ی این مقاله اول‌بار در سال ۱۳۷۸ بیست سال پس از انتشار به زبان اصلی با ترجمه‌ی آزاده شکوهی و به همت نشر بیدار به خوانندگان فارسی عرضه شد و اکنون پس از گذشت بیست سال از آن تاریخ ترجمه‌ی مجدد آن را پیش رو دارید. امروز با تأسف بسیار و البته بی هیچ جای شگفتی برگردان خانم شکوهی در دسترس نیست و به‌شخصه تنها ردی از آن را در نقد و تحلیل فروغ اسدپور<sup>۱</sup> بر مقاله‌ی هارتمن یافتیم. متعاقباً، به سیاق خود هارتمن آرزومندم که متن ترجمه شده در میان مخاطبان فارسی‌زبان نیز بحث گسترده‌ای برانگیزد. همچنین امیدوارم برگردان این مقاله پاسخی باشد اولاً به پرسش‌ها و ابهاماتی که در این پیشگفتار طرح شد و در وهله‌ی دوم به همه‌ی دیگر انتقادات و مواضع بلاتکلیف مشابه. (پ.ر.)

\*\*\*

این مقاله مدعی است پیوند میان مارکسیسم و فمینیسم در همه‌ی اشکالی که تا به حال به خود گرفته، پیوندی نابرابر بوده است. روش مارکسیستی و تحلیل فمینیستی هر دو برای فهم جوامع سرمایه‌داری و جایگاه زنان در این جوامع ضروری هستند اما در واقع فمینیسم به تدریج در فرع قرار گرفته است. مقاله‌ی حاضر آثار فمینیست‌های رادیکال و مارکسیست‌ها در باب «مسئله‌ی زنان» را به چالش می‌کشد، و ترکیب پدرسالاری و سرمایه‌داری را در تحلیل ضروری می‌داند. این مقاله باید بحث گسترده‌ای برانگیزد؛ البته آرزومندیم!

<sup>۱</sup> اسدپور، فروغ (۱۳۹۴)، [از پرسش‌های فمینیستی تا پاسخ‌های مارکسیستی](#)، وبسایت تریبون چپ.

«تزوئج» مارکسیسم و فمینیسم مانند ازدواج زن و شوهر بوده آن‌گونه که در حقوق عرفی انگلیسی ترسیم شده است: مارکسیسم و فمینیسم یکی است و آن یک مارکسیسم است.<sup>۱</sup> ما به‌عنوان فمینیست، تلاش‌های اخیر برای درآمیختن مارکسیسم و فمینیسم را رضایت‌بخش نمی‌بینیم؛ این‌گونه تلاش‌ها پیکار فمینیستی را ذیل پیکار کلان‌تر علیه سرمایه قرار می‌دهند. برای آن‌که تشبیه‌مان را جلوتر ببریم، نشان می‌دهیم آیا آن‌چه نیاز داریم ازدواجی سالم‌تر است یا طلاق.

نابرابری‌های این تزوئج، مانند اکثر پدیده‌های اجتماعی، تصادفی نیستند. بسیاری از مارکسیست‌ها، معمولاً معتقدند فمینیسم در بهترین حالت کم‌تر از ستیز طبقاتی اهمیت دارد و در بدترین حالت بین طبقه‌ی کارگر تفرقه می‌اندازد. این وضع موجد تحلیلی است که فمینیسم را در پیکار طبقاتی مستحیل می‌کند. افزون‌براین، قدرت تحلیلی مارکسیسم در قبال سرمایه، محدودیت‌های آن در قبال سکسیسم را تحت‌الشعاع قرار داده است. در این نوشتار این نکته را طرح می‌کنیم که تحلیل مارکسیستی بصیرتی ژرف در باب قوانین توسعه‌ی تاریخی، مشخصاً قوانین سرمایه به ما بخشیده، اما طبقه‌بندی‌های آن چشمش را بر جنسیت بسته است.

تنها یک تحلیل منحصرأ فمینیستی، سرشت نظام‌مند روابط میان زنان و مردان را افشا می‌کند. تحلیل فمینیستی کماکان به‌خودی‌خود نابسند است چراکه نسبت به تاریخ کور بوده و آن‌چنان که باید و شاید ماتریالیستی نبوده است. اگر بناست تحول جوامع سرمایه‌داری غرب و مخمسه‌ی زنان در این جوامع را درک کنیم، باید از تحلیل

<sup>۱</sup> بنا بر قانون انگلیس، «با ازدواج، زن و شوهر در قانون یک نفر هستند: بدین‌سان، بودن یا وجود قانونی زن در طول ازدواج به حالت تعلیق در آمده، یا حداقل با بودن و وجود شوهر یکی یا تلفیق شده است»؛ این موضوع معمولاً بدین شکل بیان می‌شود که «زن و شوهر یکی هستند و آن یکی شوهر است».

I. Blackstone, Commentaries, ۱۷۶۵, pp. ۴۴۲-۴۴۵, cited in Kenneth M. Davidson Ruth B. Ginsburg, and Herma H. Kay, Sex Based Discrimination (St. Paul, Minn.: West Publishing Co., ۱۹۷۴), p. ۱۱۷.

مارکسیستی، خاصه روش تاریخی و ماتریالیستی آن، و همچنین از تحلیل فمینیستی، خاصه این نکته که پدرسالاری یک ساختار تاریخی و اجتماعی است، بهره‌مند شویم. در این نوشتار مسیر نوینی برای تحلیل مارکسیستی - فمینیستی پیشنهاد می‌کنیم.

بخش اول بحث ما رویکردهای متعدد مارکسیستی به «مسئله‌ی زنان» را بررسی می‌کند. سپس در بخش دوم بازمی‌گردیم به کار فمینیست‌های رادیکال. پس از اشاره به محدودیت‌های تعاریف فمینیست‌های رادیکال از مردسالاری، تعریف خودمان را ارائه می‌کنیم. در بخش سوم تلاش می‌کنیم از قدرت مارکسیسم و همچنین فمینیسم بهره ببریم تا پیشنهادهایی در خصوص پیشرفت جوامع سرمایه‌داری و وضعیت فعلی زنان عرضه کنیم. تلاش می‌کنیم روش‌شناسی مارکسیستی را برای تحلیل غایات فمینیستی به کار ببریم و این‌چنین عدم تعادل موجود در کار اخیر سوسیالیستی و فمینیستی را اصلاح و تحلیل کامل‌تری از صورت‌بندی اجتماعی - اقتصادی فعلی عرضه کنیم. طبق استدلال ما تحلیلی ماتریالیستی مؤید آن است که مردسالاری صرفاً یک پدیده‌ی روانی نیست، بلکه ساختاری اجتماعی و اقتصادی است. همچنین به این مهم اشاره می‌کنیم که جامعه‌ی ما زمانی می‌تواند به بهترین نحو فهمیده شود که دریاپیم جامعه به شیوه‌ای سرمایه‌دارانه و همزمان به شیوه‌ای مردسالارانه نظم یافته است. همچنین ضمن اشاره به تنش‌های میان منافع مردسالاری و سرمایه‌داری نشان می‌دهیم که انباشت سرمایه هم خودش را با ساختار اجتماعی مردسالار وفق می‌دهد و هم در ابدی ساختن آن دست دارد. همچنین در همین زمینه اشاره می‌کنیم که امروزه ایدئولوژی سکسیست شکل سرمایه‌دارانه‌ی غربی به خود گرفته است، ضمناً یکی از اشکالی را نشان می‌دهیم که معمولاً به وسیله‌ی آن مناسبات مردسالاری سرمایه‌داری را تقویت می‌کند سپس مختصراً بحث می‌کنیم که بین مردسالاری و سرمایه‌داری به تدریج همکاری و شراکت شکل گرفته است.

در قسمت نتیجه‌گیری، بخش چهارم، استدلال می‌کنیم که مناسبات سیاسی مارکسیسم و فمینیسم، سلطه‌ی مارکسیسم بر فمینیسم در درک چپ از «مسئله‌ی زنان» را توضیح می‌دهد. پس وصلتی پیشروتر میان مارکسیسم و فمینیسم نه تنها مستلزم فهم عقلانی بهتری از مناسبات میان طبقه و جنس بلکه همچنین مستلزم آن است که اتحاد جایگزین سلطه و تبعیت در سیاست چپ بشود.

## ۱. مارکسیسم و مسئله‌ی زنان

«مسئله‌ی زنان» هرگز «مسئله‌ی فمینیسم» نبوده است. مسئله‌ی فمینیسم معطوف است به علل نابرابری جنسیتی بین زن و مرد و سلطه‌ی مرد بر زن. بیشتر تحلیل‌های مارکسیستی از جایگاه زنان، مسئله‌شان را، به جای نسبت زنان با مردان، به رابطه‌ی زنان با نظام اقتصادی معطوف می‌کنند، چراکه از قرار معلوم فرض می‌کنند رابطه‌ی زنان با مردان در بحث‌شان درباره‌ی رابطه‌ی زنان با نظام اقتصادی توضیح داده خواهد شد؛ تحلیل مارکسیستی از مسئله‌ی زنان سه شکل اصلی به خود گرفته است که جملگی سرکوب آن‌ها را در پیوند (یا عدم پیوند) زنان با تولید می‌بیند. این گونه تحلیل‌ها با تعریف زنان به‌عنوان بخشی از طبقه‌ی کارگر، همواره رابطه‌ی آن‌ها با مردان را در فرع رابطه‌ی کارگران با سرمایه فرار می‌دهند. نخست، مارکسیست‌های اولیه یعنی مارکس، انگلس، کائوتسکی و لنین به چشم خود دیدند که سرمایه‌داری همه‌ی زنان را به درون نیروی کار مزدی کشیده است، و دیدند که این فرایند، تقسیم جنسیتی کار را از بین می‌برد. دوم، مارکسیست‌های معاصر، زنان را در تحلیل «زندگی روزمره» در سرمایه‌داری جا داده‌اند. در این دیدگاه، همه‌ی جنبه‌های زندگی زنان، نظام سرمایه‌داری را بازتولید می‌کند و ما جملگی کارگران این نظام هستیم. و سوم، مارکسیست-فمینیست‌ها بر کار خانگی و نسبتش با سرمایه متمرکز شده‌اند، و برخی استدلال می‌کنند که کار خانگی ارزش اضافی می‌آفریند و کارگران خانگی [زنان خانه‌دار]

مستقیماً برای سرمایه‌داران کار می‌کنند. در این مقاله هر سه رویکرد به ترتیب ارزیابی شده‌اند.

انگلس، در منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت، جایگاه فرودست زنان را تشخیص و آن را به ساختار مالکیت خصوصی نسبت می‌دهد.<sup>۱</sup> او این چنین استدلال می‌کند که در خانواده‌های بورژوا، زنان باید به ارباب‌هایشان خدمت کنند، تک‌همسر باشند، و وارثانی را تولید کنند که مال و منال را به ارث ببرند. به‌زعم انگلس، زنان اما در میان پرولتاریا تحت انقیاد نبوده‌اند، زیرا اصلاً مالکیت خصوصی نبوده است که نسل به نسل، دست به دست شود. او سپس می‌گوید هم‌چنان‌که توسعه‌ی کار مزدی، دهقانان خرده مالک را نابود کرد، و زنان و کودکان هم‌چون مردان در نیروی کار مزدی وارد شدند، اقتدار مافوق مرد خانواده نیز تضعیف شد و روابط مردسالارانه نابود گشت.<sup>۲</sup>

پس نزد انگلس کلید رهایی زنان، مشارکت در نیروی کار بود. سرمایه‌داری تفاوت‌های جنسیتی را خواهد برداشت و با همه‌ی کارگران یکسان رفتار خواهد کرد. زنان از لحاظ اقتصادی مستقل از مردان خواهند شد و در راستای تحقق انقلاب پرولتری گام‌هایی برابر با مردان خواهند داشت. پس از انقلاب، زمانی که همه‌ی مردم، کارگر خواهند بود و مالکیت خصوصی منسوخ شده است، زنان نیز هم‌چون مردان از بند سرمایه‌داری رست. مارکسیست‌ها آگاه بودند که دشواری‌های مشارکت نیروی کار زنان برای زنان و خانواده‌ها به چه معناست، آنچه نتیجتاً منجر شد به اشتغال زنان در دو شغل کار خانگی و کار مزدی. با این اوصاف، آن‌ها بیش‌تر بر سرشت پیش‌رونده‌ی سرمایه‌داری در الغای روابط مردسالار تأکید داشتند تا بر تداوم فرمان‌برداری زنان در

<sup>۱</sup> Frederick Engels, *The Origin of the Family, Private Property and the State*, edited, with an introduction by Eleanor Burke Leacock (New York: International Publishers, ۱۹۷۲).

<sup>۲</sup> Friedrich Engels, *The Condition of the Working Class in England* (Stanford, Calif.: Stanford University Press, ۱۹۵۸). See esp. pp. ۱۶۲- ۶۶ and p. ۲۹۶.



خانه. تحت لوای سوسیالیسم هم کار خانگی اشتراکی می‌شود و هم زنان از بار مسئولیت دوگانه‌شان خلاص خواهند شد.

دلالت‌های سیاسی این رویکردِ نخست مارکسیستی روشن است. برای آزادی زنان در وهله‌ی اول نیاز است که آن‌ها مانند مردان کارگر شوند، و دوم آن‌که در پیکار انقلابی علیه سرمایه‌داری به مردان بپیوندند. طبق باور مارکسیست‌های اولیه، سرمایه و مالکیت خصوصی علت انقیاد خاص زنان است تنها به این دلیل ساده که سرمایه به‌طور عام علت استثمار کارگران است.

مارکسیست‌های اولیه از وضعیت اسفناک زنان در زمانه‌شان آگاه بودند اما در توجه به تفاوت‌های میان تجربیات زنانه و مردانه در سرمایه‌داری عاجز بوده‌اند. آن‌ها نتوانستند بر این پرسش‌های فمینیستی متمرکز شوند که چگونه و چرا زن بما هو زن متقاد شده است. آن‌ها همچنین نتوانستند منفعت شخصی مردان را از فرمانبرداری مادام زنان تشخیص دهند.

همان‌طور که ذیل بخش سه مطرح کردیم، مردان از این‌که مجبور به کار خانگی نیستند، از داشتن همسران و دخترانی که به آن‌ها خدمت می‌کنند و از داشتن جایگاه بهتر در بازار کار بهره‌مندند. برخلاف باور مارکسیست‌های اولیه مبنی بر این‌که روابط مردسالارانه بقایای گذشتگانند و به دست سرمایه‌داری دارند از رده خارج می‌شوند، این روابط نه تنها به حیات خود ادامه داده بلکه رونق نیز یافته‌اند. و از آن‌جا که سرمایه و مالکیت خصوصی علت ستم بر زن به ما هو زن نیستند، پس پایان این دو نیز به‌تنهایی به پایان ستم بر زنان منتج نمی‌شود.

احتمالاً از میان مقالاتی که اخیراً چاپ شده‌اند و نشان از رویکرد مارکسیستی دوم، مکتب زندگی روزمره دارند، از همه محبوب‌تر مجموعه‌ی مقالات ایلای زارتسکی در

«انقلاب سوسیالیستی» باشد.<sup>۱</sup> زارتسکی وقتی می‌گوید سکسیسم پدیده‌ای تازه نیست که مولود سرمایه‌داری باشد با تحلیل فمینیستی موافق است، اما تأکید دارد شکلی که سکسیسم امروز به خود گرفته محصول سرمایه است. او بر تجربیات متفاوت زن و مرد در سرمایه‌داری تمرکز می‌کند. زارتسکی، یک قرن بعد از انگلس، وقتی که سرمایه‌داری به بلوغ خود رسیده، نشان می‌دهد نه تنها سرمایه‌داری همه‌ی زنان را با شرایطی برابر با مردان در نیروی کار دخیل نمی‌کند بلکه سرمایه بین خانه، خانواده و زندگی شخصی از سویی و محیط کار از سوی دیگر جدایی انداخته است.<sup>۲</sup>

طبق گفته‌ی زارتسکی، سکسیسم در سرمایه‌داری، به‌موجب این جدایی میان کار مزدی و کار خانه، خطرناک‌تر نیز شده است. علت ستم فزاینده بر زنان، خط

<sup>۱</sup> Eli Zaretsky, "Capitalism, the Family, and Personal Life", *Socialist Revolution*, Part I in No. ۱۳-۱۴ (Jan-April ۱۹۷۳), pp. ۶۶-۱۲۵, and Part II in No. ۱۵ (May-June ۱۹۷۳), pp. ۱۹-۷۰.

همچنین:

Zaretsky, "Socialist Politics and the Family", *Socialist Revolution* (now *Socialist Review*), No. ۱۹ (Jan-March ۱۹۷۴), pp. ۸۳-۹۸, and *Capitalism, the Family and Personal Life* (New York: Harper & Row, ۱۹۷۶).

از آن‌جا که ادعا می‌کنند تحلیل‌هایشان به زنان مرتبط است شاید بتوان با زارتسکی در یک گروه قرارشان داد:

Bruce Brown's *Marx, Freud, and the Critique of Everyday Life* (New York: Monthly Review Press, ۱۹۷۳) and Henri Lefebvre's *Everyday Life in the Modern World* (New York: Harper & Row, ۱۹۷۱).

<sup>۲</sup> در این منبع زارتسکی دنباله‌رو مارگارت بنتسون است، بنتسون سنگ‌بنای تحلیلش را این قرار داد که زنان در قیاس با مردان رابطه‌ی متفاوتی با سرمایه‌داری دارند. او از این بحث کرد که زنان، در خانه ارزش‌های مصرفی را تولید می‌کنند و مردان در بازار کار ارزش‌های مبادله را. او کار زنان را پیشا سرمایه‌دارانه خواند (و در کار رایج زنان پایگاهی برای اتحاد سیاسی یافت). زارتسکی کار خود را بر این تفاوت ذاتی کار زنان و مردان بنا کرد، اما هر دوی آن‌ها را سرمایه‌دارانه خواند.

*The Political Economy of Women's Liberation*, *Monthly Review*, Vol. ۲۱, no. ۴ [Sept. ۱۹۶۹], pp. ۱۳-۲۷)

خوردنشان از کار مزدی است. زارتسکی معتقد است درحالی که مردان با اجبار به انجام کار مزدی تحت ستم‌اند، زنان با منع از انجام کار مزدی تحت ستم‌اند. نخستین عامل محرومیت زنان از نیروی کار مزدی سرمایه‌داری است، زیرا سرمایه‌داری هم کار مزدی خارج از خانه را پدید می‌آورد و هم از زنان می‌خواهد در خانه کار کنند تا کارگران مزدی را برای نظام سرمایه‌داری بازتولید کنند. زنان نیروی کار را بازتولید و روان کارگران را تیمار می‌کنند، و جزیره‌ی همدلی می‌شوند در بحر از خودبیگانگی. از نظر زارتسکی، زنان برای سرمایه کار می‌کنند و نه برای مردان؛ این فقط جدایی خانه از محیط کار و شخصی‌سازی محیط کار به دست سرمایه‌داری است که تصویری رقم زده از زنانی که برای مردان به‌طور خصوصی در خانه کار می‌کنند. تفاوت میان ظاهر، این‌که زنان برای مردان کار می‌کنند، با واقعیت، این‌که زنان برای سرمایه کار می‌کنند، به نیروهای جنبش زنان نشانی غلط می‌دهد. زنان باید تشخیص دهند که زنان نیز بخشی از طبقه‌ی کارگرند، حتی اگر در خانه کار کنند.

از دید زارتسکی،

«زن خانه‌دار، پهلوپه پهلوی پرولتر و هر دوی آن‌ها به‌عنوان کارگران سرشت‌نشان

جامعه‌ی سرمایه‌داری پیشرفته ظهور کردند»<sup>۱</sup>

و تقسیم‌بندی زندگی‌های‌شان، هم بر شوهر-پرولتاریا و هم زن-خانه‌دار ستم روا می‌دارد. تنها نوعی مفهوم‌پردازی مجدد تولید که کار زنان در خانه و همه‌ی دیگر فعالیت‌های ضروری اجتماعی را دربرگیرد به سوسیالیست‌ها امکان نبرد برای برپایی جامعه‌ای را می‌بخشد که قادر است بر این جدایی و تمایز ویرانگر فائق آید.

بنا بر نظر زارتسکی، مردان و زنان با یکدیگر (یا جدا از هم) باید برای اتحاد دوباره‌ی فضا‌های مجزای زندگیشان بجنگند تا این‌گونه سوسیالیسمی انسانی را پدید آورند که همه‌ی نیازهای شخصی و همچنین عمومی ما را برطرف کند. زنان و مردان

<sup>۱</sup> Zaretsky, "Personal Life", Part I, p. ۱۱۴.

با تشخیص سرمایه‌داری به عنوان ریشه‌ی مشکل‌شان زین پس علیه سرمایه خواهند جنگید و نه علیه یکدیگر. از آن‌جا که باعث و بانی جدایی‌های زندگی‌های خصوصی و عمومی ما سرمایه‌داری است، پس پایان سرمایه‌داری به این افتراق خاتمه می‌دهد و زندگی‌ها را دیگر بار متحد می‌سازد و به ستم بر زنان و مردان پایان می‌بخشد.

تحلیل زارتسکی به جنبش فمینیستی بسیار مدیون است، اما با این حال هدف او از این بحث، تغییر مسیر جنبش است. زارتسکی این استدلال فمینیستی را پذیرفته که سکسیسم بر سرمایه‌داری تقدم دارد؛ او اکثر مباحثات مارکسیست - فمینیست‌ها مبنی بر ضرورت حیاتی کار خانگی برای بازتولید سرمایه را پذیرفته است؛ او تشخیص می‌دهد که کار خانگی کار دشواری است که نباید خوار شمرده شود؛ وی همچنین مفاهیمی درباره‌ی تفوق مردان و سکسیسم طرح می‌کند. اما تحلیل او سرآخر بر پایه‌ی ایده‌ی جدایی سوار است، بر مفهوم تقسیم به مثابه‌ی نقطه‌ی ثقل مسئله، تقسیمی که منسوب به سرمایه‌داری است. زارتسکی مانند بحث «حوزه‌های مکمل» اوایل قرن بیستم که حوزه‌های زنان و مردان را مکمل، جدا، اما به یک میزان مهم فرض می‌گرفت، وجود و اهمیت نابرابری میان مردان و زنان را کاملاً نفی می‌کند. تمرکز او بر رابطه‌ی میان زنان، خانواده و حوزه‌ی خصوصی با سرمایه‌داری است. افزون‌براین، حتی اگر آن‌چنان که مدنظر زارتسکی است سرمایه‌داری مولد حوزه‌ی خصوصی است، پس چرا به گونه‌ای رقم خورده که زنان در آن‌جا کار می‌کنند و مردان در نیروی کار؟ مطمئناً چنین چیزی نمی‌تواند بدون ارجاع به مردسالاری توضیح داده شود، بدون ارجاع به سلطه‌ی نظام‌مند مردان بر زنان. از دیدگاه ما، مشکل موجود در خانواده، در بازار کار، اقتصاد و جامعه خیلی ساده و سراسر تقسیم کار میان زنان و مردان نیست، بلکه تقسیمی است که مردان را در جایگاهی فرادست و زنان را در جایگاه فرودست قرار می‌دهد.

همان‌طور که انگلس مالکیت خصوصی را مشارکت سرمایه‌داری در ستم به زنان می‌بیند، زارتسکی شریک جرم را فضای خصوصی می‌داند. زنان از آن رو ستم‌کش‌اند که در خانه به‌طور خصوصی کار می‌کنند. زارتسکی و انگلس در باب خانواده و جماعت پیشاصنعتی خیال‌بافی می‌کنند - دوره‌ای که مردان و زنان، بزرگسالان و خردسالان با یکدیگر در پروژه‌ای خانواده‌محور کار می‌کردند و همگی در زندگی جماعتی نقشی داشتند. پس سوسیالیسم انسانی زارتسکی خانواده را باری دیگر متحد خواهد کرد و آن «کارگاه شاد» را از نو برپا خواهد کرد.

درحالی‌که سوسیالیسم، هم به‌نفع زنان است و هم به‌نفع مردان، هرگز روشن نیست که آیا همه‌ی ما برای شکل واحدی از سوسیالیسم انسانی می‌جنگیم، یا اصلاً مفهوم مشترکی برای رسیدن به چنین مقصودی در ذهن داریم، چه برسد به اینکه سرمایه به‌تنهایی مسئول ظلم موجود علیه ما باشد. درحالی‌که زارتسکی معتقد است کار زنان **علی‌الظاهر** در خدمت مردان است و در واقعیت در خدمت سرمایه است، به نظر ما کار زنان در خانواده **واقعاً** در خدمت مردان است - اگرچه آشکارا سرمایه‌داری را نیز بازتولید می‌کند. بازتعریف تولید شاید به ما کمک کند تا درباره‌ی نوع جامعه‌ای که می‌خواهیم بسازیم بیندیشیم، اما میان اکنون و خلق آن، پیکار بین مردان و زنان باید کماکان همراه با پیکار علیه سرمایه ادامه یابد.

مارکسیست - فمینیست‌هایی که به کار خانگی نظر داشته‌اند نیز همچنان ستیز فمینیستی را در حاشیه‌ی ستیز علیه سرمایه قرار می‌دهند. تحلیل تئوریک ماریارزا دالا کوستا از کار خانگی ذاتاً بحثی است در باب رابطه‌ی کار خانگی با سرمایه و جایگاه کار خانگی در جامعه‌ی سرمایه‌داری و نه تحلیلی در باب روابط زنان با مردان آن‌طور که در کار خانگی تصویر شده است.<sup>۱</sup> با این اوصاف، موضع سیاسی دالا کوستا، این‌که

---

<sup>۱</sup> Mariarosa Dalla Costa, "Women and the Subversion of the Community", in *The Power of Women and the Subversion of the Community* by

زنان باید دستمزدی برای کار خانگی طلب کنند، جنبش زنان را به طور گسترده نسبت به اهمیت کار خانگی هوشیار ساخته است. این خواسته میان گروه‌های زنان در سرتاسر آمریکا مورد بحث بوده و هست.<sup>۱</sup> دالا کوستا با طرح این ادعا که زنان در خانه نه تنها به سبب بازتولید نیروی کار، خدماتی ضروری برای سرمایه فراهم می‌آورند، بلکه همچنین از طریق این کار، ارزش اضافی می‌آفرینند،<sup>۲</sup> هشیاری چپ‌ها را نیز نسبت به اهمیت کار خانگی ارتقا می‌بخشد و بحثی درازدامنه میان رابطه‌ی کار خانگی با سرمایه پیش می‌کشد.<sup>۳</sup>

---

Mariarosa Dalla Costa and Selma James (Bristol, England: Falling Wall Press, ۱۹۷۳; second edition) pamphlet, ۷۸ pps.

<sup>۱</sup> شایان ذکر است که در مقاله‌ی اصلی (منبع شماره‌ی ۷) دالا کوستا معتقد است دستمزد برای کار خانگی نقش خانه‌داری زنان را هر چه بیشتر نهادینه‌سازی می‌کند (صص ۳۲-۳۴) اما در یادداشتی در منبع ۱۶ (صص ۵۲-۵۳) به عمومیت این مطالبه و کاربردش به‌عنوان ابزار ارتقای آگاهی اشاره می‌کند. از آن‌جا به بعد او فعالانه از این مطالبه حمایت کرده است. بنگرید به:

Dalla Costa, "A General Strike", in *All Work and No Pay: Women, Housework, and the Wages Due*, ed. Wendy Edmond and Suzie Fleming (Bristol, England: Falling Wall Press, ۱۹۷۵).

<sup>۲</sup> در متن مقاله می‌خوانیم: «باید این نکته را روشن سازیم که در دستمزد، کار خانگی فقط ارزش‌های مصرفی را تولید نمی‌کند بلکه برای تولید ارزش اضافی نیز ضروری است» (ص ۳۱). در یادداشت ۱۲ می‌گوید: «آنچه دقیقاً مد نظر ماست این است که خانه‌داری کاری تولیدی به معنای مارکسی کلمه است، یعنی مولد ارزش اضافی است» (صفحه‌ی ۵۲)، تأکید از خود نویسنده است. تا جایی که ما اطلاع داریم این ادعا هرگز تا این اندازه مصرانه از جانب گروه دستمزد برای کار خانگی طرح نشده است. به رغم این، مارکسیست‌ها به این ادعا مفصلاً پاسخ داده‌اند.

<sup>۳</sup> پیشینه‌ی نظری این بحث:

Lise Vogel, "The Earthly Family", *Radical America*, Vol. ۷, no. ۴-۵ (July-October ۱۹۷۳), pp. ۹-۵۰; Ira Gerstein, "Domestic Work and Capitalism", *Radica/America*, Vol. ۷, no. ۴-۵ (July-October ۱۹۷۳), pp. ۱۰۱-۱۲۸; John Harrison, "Political Economy of Housework", *Bulletin of the Conference of Socialist Economists*, Vol. ۳, no. ۱ (۱۹۷۳); Wally Seccombe, "The

دالا کوستا با بهره‌گیری از فهمی فمینیستی از کار خانگی به مثابه‌ی کار واقعی، با این استدلال که کار خانگی باید کاری مزدی باشد، مشروعیتی برای این نوع کار در سرمایه‌داری دست‌وپا می‌کند. زنان به‌جای آن‌که اجازه دهند به‌زور وارد نیروی کار سنتی شوند باید برای کار خانگی دستمزد طلب کنند، زنان به‌عنوان نیروی کار سنتی علاوه بر ارائه‌ی کار مزدی، با پذیرش «روز مضاعف» همچنان خدمات کار خانگی را مجانی برای سرمایه فراهم خواهند کرد. دالا کوستا نشان می‌دهد زنانی که دستمزدی برای کار خانگی دریافت می‌کنند قادر خواهند بود تا کار خانگی‌شان را به صورت جمعی ضبط و ربط کنند، با تمهیداتی چون جماعت مراقبت از کودکان، تهیه‌ی غذا، و مانند این‌ها. درخواست دستمزد و برخورداری از آن هشیاری زنان نسبت به اهمیت کارشان را بالا می‌برد؛ آنها اهمیت اجتماعی کارشان و همچنین ضرورت خصوصی‌اش را درخواهند یافت، نخستین گام ضروری در راستای تغییر اجتماعی فراگیرتر!

---

Housewife and her Labour under Capitalism", *New Left Review*, no. ۸۲ (January-February ۱۹۷۴), pp. ۳-۲۴; Margaret Coulson, Branka Magas, and Hilary Wainwright, "The Housewife and her Labour under Capitalism", *A Critique*", *New Left Review*, no. ۸۹ (January-February ۱۹۷۵), pp. ۵۹-۷۱; Jean Gardiner, "Women's Domestic Labour", *New Left Review*, no. ۸۹ (January-February ۱۹۷۵), pp. ۴۷-۵۸; Ian Gough and John Harrison, "Unproductive Labour and Housework Again" *Bulletin of the Conference of Socialist Economists*, Vol. ۴, no. ۱ (۱۹۷۵); Jean Gardiner, Susan Himmelweit and Maureen Mackintosh, "Women's Domestic Labour"; *Bulletin of the Conference of Socialist Economists*, Vol. ۴, no. ۲ (۱۹۷۵); Wally Secombe, "Domestic Labour : Reply to Critics", *New Left Review*, no. ۹۴ (November-December ۱۹۷۵), pp. ۸۵- ۹۶; Terry Fee, "Domestic Labor: An Analysis of Housework and its Relation to the Production Process", *Review of Radical Political Economics*, Vol. ۸, no. ۱ (Spring ۱۹۷۶), pp. ۱-۸; Susan Himmelweit and Simon Mohun, "Domestic Labour and Capital", *Cambridge journal of Economics*, Vol. ۱, no. ۱ (March ۱۹۷۷), pp. ۱۵-۳۱.

به باور دالا کوستا اهمیت اجتماعی کار خانگی در ضرورت آن برای سرمایه است. اهمیت راهبردی زنان در همین واقعیت نهفته است. زنان با خواست دستمزد برای کار خانگی و با امتناع از مشارکت در بازار کار قادرند ستیز علیه سرمایه را رهبری کنند. نهادهای جماعتی زنان می‌تواند سرمایه را خانه‌خراب کند و نه تنها نخستین بنیان‌های مقاومت در برابر دست‌اندازی سرمایه بلکه همچنین نخستین بنیان‌های جامعه‌ای نوین را برپا کند.

دالا کوستا تشخیص می‌دهد که مردان در برابر آزادی زنان مقاومت خواهند کرد (به محض آن‌که زنان اجتماعاتشان را شکل دهند!) و زنان مجبور خواهند شد تا علیه مردان نبرد کنند، اما این نزاع مقوله‌ای کمکی است که باید قدرش را دانست تا هدف غایی سوسیالیسم به ثمر نشیند. برای دالا کوستا پیکارهای زنان انقلابی‌اند اما نه بدین خاطر که این مبارزات فمینیستی هستند، بل به این دلیل که آن‌ها ضد سرمایه‌داری‌اند. دالا کوستا با تبدیل زنان به تولیدکنندگان ارزش اضافی و متعاقباً مخرجی از طبقه‌ی کارگر، برای مبارزه‌ی زنان جایگاهی در انقلاب دست و پا می‌کند. این رویکرد فعالیت سیاسی زنان را برحق می‌سازد.<sup>۱</sup>

جنبش زنان هرگز در اهمیت نبرد زنان تردیدی نداشته است زیرا برای فمینیست‌ها هدف، آزادی زنان است، هدفی که تنها با مبارزه‌ی زنان محقق می‌شود. کمک دالا کوستا در افزایش آگاهی ما از سرشت کار خانگی، پیشرفتی بی‌حد و حصر بوده است. اما مانند سایر رویکردهای مارکسیستی که این‌جا مرور شد، رویکرد او نیز بر سرمایه متمرکز است - نه بر روابط میان مردان و زنان. تحلیل بسیار قدرتمند او از این واقعیت که چگونه نظام سرمایه‌داری ما را تحت سلطه نگه می‌دارد و نقش مهم و شاید استراتژیک کار زنان در این نظام این واقعیت را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد که مردان و

---

<sup>۱</sup> در آمریکا، انتقاد سیاسی که به گروه دستمزد برای کار خانگی اغلب شنیده می‌شود متوجه مشی اپورتونیست این گروه است.



زنان منفعت، اهداف و استراتژی‌های مختلفی دارند. در نوشتار دالا کوستا رتوریک فمینیسم پیداست (ستم بر زنان، ستیز با مردان) اما تأکید بر فمینیسم نه. اگر تأکید فمینیستی هم در کار بود، دالا کوستا احتمالاً از این بحث می‌کرد که اهمیت کار خانگی به‌عنوان رابطه‌ای اجتماعی مبتنی بر نقش حیاتی آن در تفوق همیشگی مردانه است. این‌که زنان مشغول به کار خانگی هستند، و برای مردان کار می‌کنند، شرط بقای مردسالاری است.

انگلس، زارتسکی، و دالا کوستا همگی در ارائه‌ی تحلیلی بسنده از فرایند کار در خانواده شکست می‌خورند. چه کسی از کار زنان سود می‌برد؟ به‌طور قطع سرمایه‌داران، مطمئناً مردان هم سود می‌برند، تمام کسانی که به‌عنوان شوهر و پدر خدمات شخصی‌شده در منزل دریافت می‌کنند. با توجه به هر طبقه یا گروه قومی و نسلی ممکن است محتوا و میزان خدمات تفاوت داشته باشد، اما واقعیت دریافت خدمات از زنان خیر! مردان نسبت به زنان در بهره‌مندی از مصرف‌تجملات، اوقات فراغت، و خدمات شخصی‌شده از سطح بالاتری از زندگی برخوردارند.<sup>۱</sup> رویکرد ماتریالیستی نباید این نکته‌ی اساسی را نادیده بگیرد.<sup>۲</sup> نتیجتاً مردان از سرکوب و ستم مستدام بر زنان منفعتی مادی می‌برند. چنین چیزی در درازمدت می‌تواند قسمی «آگاهی کاذب»

<sup>۱</sup>لارا ارن، این موضوع را برای طبقه‌ی کارگر در این اثر مستند کرده است:

England, ۱۸۶۰-۱۹۵۰", *Feminist Studies*, Vol. ۱, no. ۳-۴ (Winter-Spring ۱۹۷۳), pp. ۱۰۷-۲۵.

<sup>۲</sup> اخیراً استفان هایمر به ما ضعفی ابتدایی را در تحلیل انگلس در کتاب منشا خانواده نشان داد، ضعفی که از آن‌جا ناشی شده که انگلس در تحلیل فرایند کار درون خانواده ناکام است. انگلس از این بحث می‌کند که مردان، تک‌همسری را تحکیم کرده‌اند زیرا آن‌ها مایل بودند دارایی‌شان را برای فرزندان خودشان به جا بگذارند. هایمر اما نشان داد که احتمال وارث بودن در بین خرده‌بورژوا چندان یک «عطیه» نبوده است، آن مرده‌ریگ احتمالی به‌عنوان یک چماق به کار می‌رفته است تا فرزندان به کار برای پدرانشان وادار شوند. باید به فرایند کار نگاه کنیم و ببینیم که به‌راستی چه کسی از کار دیگران بهره می‌برد.

باشد، چراکه اکثریت مردان می‌توانند از الغای سلسله‌مراتب درون مردسالاری بهره ببرند. اما در کوتاه‌مدت، چنین چیزی برابر است با سلطه و کنترل کار مردم، کنترلی که مردان رغبتی به رها کردن داوطلبانه‌ی آن ندارند.

درحالی‌که رویکرد مارکسیست‌های اولیه کار خانگی را نادیده می‌گرفت و بر مشارکت نیروی کار زنان انگشت می‌گذاشت، دو رویکرد بعدی چنان بر کار خانگی تأکید می‌کنند که بر نقش فعلی زنان در بازار کار چشم فرو بسته‌اند. با این حال، هر سه رویکرد تلاش می‌کردند تا زنان را ذیل طبقه‌ی کارگر قرار دهند و ظلم بر زنان را به‌عنوان چهره‌ی دیگری از ستم طبقاتی فهم کنند. برای این منظور، جملگی نیم‌نگاهی به موضوع تحلیل فمینیستی، روابط میان زنان و مردان انداختند. مشکلات ما به‌ظرافت تحلیل شده، اما با این حال بد فهمیده شده‌اند. تمرکز تحلیل مارکسیستی همواره معطوف به روابط طبقاتی بوده است؛ هدف تحلیل مارکسیستی فهم قوانینی بوده که نیروی محرک جامعه‌ی سرمایه‌داری هستند. باور داریم که روش‌شناسی مارکسیستی می‌تواند استراتژی فمینیستی را صورت‌بندی کند، اما رویکردهای مارکسیستی - فمینیستی که بالاتر شرح‌شان رفت به‌وضوح چنین نمی‌کنند؛ مارکسیسم آن‌ها آشکارا بر فمینیسم‌شان غالب می‌شود.

آن‌چنان که پیش‌تر گفتیم، این تا حدی به علت قدرت تحلیلی خود مارکسیسم است. مارکسیسم نظریه‌ی تکامل جامعه‌ی طبقاتی است، نظریه‌ی فرایند انباشت در جوامع سرمایه‌داری، نظریه‌ی بازتولید سلطه‌ی طبقاتی و نظریه‌ی ظهور و پیشرفت تناقضات و ستیز طبقاتی است. نیروی محرک جوامع سرمایه‌داری تقاضاهای فرایند انباشت است، و این امر به فشرده‌ترین شکل در این واقعیت خلاصه شده که تولید به سوی مبادله هدایت شده است و نه به سوی مصرف. در یک نظام سرمایه‌داری، تولید تنها تا آن‌جا مهم است که به سوددهی یاری رساند، و ارزش مصرفی تولیدات تنها یک ملاحظه‌ی تصادفی است. سود از توان سرمایه‌داران در استثمار قدرت کار

نشأت می‌گیرد تا این‌گونه به کارگران، کم‌تر از ارزش آنچه تولید کرده‌اند بپردازند. انباشت سود همان‌گونه که روابط تولید را دیگرگون می‌سازد، به‌نحوی نظام‌مند ساختار اجتماعی را نیز دگرگون می‌کند. ارتش ذخیره‌ی کارگران، فقر و تنگدستی شمار زیادی از مردم و وضعیت در شرف فقر بسیاری دیگر، این انتقادات انسانی نسبت به سرمایه، محصولات جانبی خود فرایند انباشت هستند. از منظری سرمایه‌دارانه، بازتولید طبقه‌ی کارگر را باید با خیال راحت به حال خودش وا گذاشت.<sup>۱</sup> همزمان، سرمایه ایدئولوژی‌ای را می‌سازد که همگام با خود سرمایه قد می‌کشد، ایدئولوژی فردگرایی، رقابت‌جویی، استیلا، و در دوره‌ی ما، شکل خاصی از مصرف. نظریه‌ی پیدایش ایدئولوژی نزد هرکس هر چه که باشد، فرد باید این ایدئولوژی‌ها را به‌عنوان ارزش‌های مسلط جوامع سرمایه‌داری تشخیص دهد.

مارکسیسم، ما را قادر می‌سازد تا بسیاری چیزها را در خصوص جوامع سرمایه‌داری بشناسیم: ساختار تولید، تولید نیروی یک ساختار شغلی خاص، و سرشت ایدئولوژی مسلط. نظریه‌ی مارکس در باب تکامل سرمایه‌داری نظریه‌ی تکامل «جایگاه‌های خالی» است. فی‌المثل مارکس رشد پرولتاریا و مرگ خرده‌بورژوازی را پیش‌بینی کرده بود. در این میان، بریورمن دقیق‌تر و با جزئیات بیشتری پیدایی جایگاه‌ها، کارگران دفتری و کارگران بخش خدمات را در جوامع سرمایه‌داری پیشرفته توضیح داده است.<sup>۲</sup> درست همان‌طور که سرمایه این جایگاه‌ها را بی‌توجه به افرادی که آن‌ها را اشغال می‌کنند خلق می‌کند، دسته‌بندی‌های تحلیل مارکسیستی نیز همچون «طبقه»، «ارتش

---

<sup>۱</sup> این جمله نقل به مضمون شده است. کارل مارکس نوشته است: «نگهداشت و بازتولید طبقه‌ی کارگر شرایطی ضروری برای بازتولید سرمایه است و تا همیشه باید باشد. اما ممکن است که سرمایه‌دار خیلی راحت اجرای آن را به‌غرایز کارگران محول کند، به‌غریزه‌ی صیانت نفس و زاد و ولد.»

(Capital [New York: International Publishers, ۱۹۶۷], Vol. ۱, p. ۵۷۲).

<sup>۲</sup> Harry Braverman, Labor and Monopoly Capital [New York: Monthly Review Press, ۱۹۷۵).

ذخیره‌ی کارگران»، «کارگران مزدی» توضیح نمی‌دهند که چرا افرادی خاص جایگاه‌های خاصی را اشغال می‌کنند. این تحلیل‌ها هیچ نشانه‌ای به ما نمی‌دهند که چرا زنان درون و بیرون خانواده فرع بر مردان‌اند و چرا بالعکس نه. مقوله‌های مارکسیستی، همچون خود سرمایه نسبت به عامل جنسیت کورند. این مقوله‌ها نمی‌توانند به ما بگویند که چه کسانی «جایگاه‌های خالی» را اشغال خواهند کرد. تحلیل مارکسیستی مسئله‌ی زنان، از این مشکلات پایه‌ای رنج می‌برد.

### به سوی فمینیسم مارکسیستی مفیدتر

مارکسیسم همچنین روشی برای تحلیل جامعه است، نام این روش ماتریالیسم دیالکتیکی تاریخی است. جولیت میچل و شولامیث فایراستون با به کارگیری این روش در راستای مسائل زنان مسیرهای تازه‌ای را پیش‌روی فمینیسم مارکسیستی گشوده‌اند. میچل می‌گوید، ما به‌درستی می‌اندیشیم که

«این رابطه‌ی ما با سوسیالیسم نیست که همیشه باید مسئله باشد- بلکه این استفاده از سوسیالیسم علمی [ما بدان روش مارکسیستی می‌گوییم] به‌عنوان روش تحلیل سرشت ویژه‌ی انقیادمان و نقش انقلابی‌مان است که باید مسئله باشد. معتقدم چنین روشی به فهمی از فمینیسم رادیکال نیازمند است، همان‌قدر که پیش از آن به فهمی از نظریات جوامع توسعه‌یافته نیاز دارد.»<sup>۱</sup>

آن‌چنان که انگلس نوشته:

«طبق برداشت ماتریالیستی، در نهایت امر، تولید و بازتولید زندگی اولیه، عامل تعیین‌کننده در تاریخ است. همین امر همچنین خود خصلتی دوگانه دارد: از یک طرف، تولید وسایل حیات، وسایل خوراک و پوشاک و سرپناه و وسایلی که برای چنین تولیدی ضروری‌اند؛ و از سوی دیگر، تولید خود انسان‌ها، زادوولد گونه‌ی بشری.

<sup>۱</sup> Juliet Mitchell, *Women's Estate* (New York: Vintage Books, ۱۹۷۳), p. ۹۲.

سازمان اجتماعی که مردمان یک دوره‌ی تاریخی مشخص در آن زندگی می‌کنند با هر دو نوع تولید تعیین می‌شود...<sup>۱</sup>

این همان نوع تحلیلی است که میچل تلاش کرده تا ارائه کند. او در نخستین جستار خود «زنان: طولانی‌ترین انقلاب» هم بازار کار و کار بازتولیدی، و هم سکسوالیته و پرورش کودک را ارزیابی می‌کند.<sup>۲</sup>

میچل، در این راه به‌طور کامل موفق نمی‌شود، احتمالاً به این خاطر که از نظر او همه‌ی کار زنان تولید به حساب نمی‌آید. فقط کار بازاری است که به عنوان تولید شناخته می‌شود؛ حال آن‌که دیگر حوزه‌هایی که زنان در آن‌ها مشغول به کارند (با مسامحه خلاصه می‌شوند در خانواده)، ایدئولوژیک خوانده می‌شوند. مردسالاری که عمده‌تاً بازتولید، سکسوالیته و پرورش کودک را نظم می‌بخشد نزد میچل هیچ زیربنای مادی ندارد. شرح و بسط میچل در جستار «وضعیت زنان» بیشتر بر توسعه‌ی تحلیل کار بازاری زنان متمرکز است تا بر توسعه‌ی تحلیل کار زنان در خانواده. کتاب بیشتر نگران رابطه‌ی زنان با سرمایه و کار زنان برای سرمایه است تا رابطه‌ی زنان با مردان و کار زنان برای مردان، این کتاب از مارکسیسم تأثیر بیشتری پذیرفته است تا از فمینیسم رادیکال. میچل در اثر تازه‌تر خود، *روان‌کاوی و فمینیسم*، حوزه‌ی مهمی را برای مطالعه‌ی روابط زنان و مردان کشف می‌کند: شکل دادن مردان و زنان به شخصیت‌های

<sup>۱</sup> Engels, Origins, "Preface to the First Edition", pp. ۷۱-۷۲.

در ادامه‌ی این نقل قول آمده است: «...با سطح و مرحله‌ی تکامل کار از یک سو و تکامل خانواده از سوی دیگر». جالب است که تلویحاً کار از رخ دادن درون خانواده منفک می‌شود. این دقیقاً نقطه‌ی کوری است که می‌خواهیم در این جستار بر آن نور بتابانیم.

<sup>۲</sup> Juliet Mitchell, "Women: The Longest Revolution", *New Left Review*, No. ۴۰ (Nov-Dec ۱۹۶۶), pp. ۱۱-۳۷, also reprinted by the New England Free Press.

جنسیت‌بنیان متفاوت.<sup>۱</sup> به‌نظر می‌رسد میچل به دنبال بیان این نکته است که پدرسالاری در درجه‌ی اول در قلمرو روان‌شناسی عمل می‌کند، یعنی جایی که کودکان دختر یا پسر یاد می‌گیرند زن یا مرد باشند. در این جا میچل بر حوزه‌هایی متمرکز می‌شود که در آغاز ناچیز می‌شمرد، یعنی بازتولید، سکسوالیته، و پرورش کودک، اما او این امور را در قلمرو ایدئولوژیک قرار می‌دهد و به همین دلیل نقص بنیادین تحلیل پیشین او هم‌چنان در کار است. او آشکارا مردسالاری را ساختار ایدئولوژیک زیربنایی تلقی می‌کند، درست همان‌طور که سرمایه را ساختار اقتصادی زیربنایی می‌داند:

برای آن‌که این مورد را به صورت نموداری نشان دهیم، باید بگوییم ما با دو حوزه‌ی خودآیین طرفیم: وجه اقتصادی سرمایه‌داری و وجه ایدئولوژیک مردسالاری.<sup>۲</sup> میچل از نفوذ متقابل این دو حوزه حرف می‌زند، اما شکست او در ارائه‌ی زیربنایی مادی برای روابط میان نیروی کار زنان و مردان، و شکست مشابهش در اشاره به جنبه‌های مادی فرایند شکل‌گیری شخصیت و ساخت جنسیت از کارایی نظریه‌اش می‌کاهد.

شولامیث فایراستون با به‌کارگیری تحلیل ماتریالیستی در بررسی مردسالاری، میان مارکسیسم و فمینیسم پل می‌زند.<sup>۳</sup> استفاده‌ی او از تحلیل ماتریالیستی به اندازه‌ی تحلیل میچل دوپهلو و مردد نیست. فایراستون می‌گوید که دیالکتیک جنس، دیالکتیک اصلی تاریخی است، و زیربنای مادی مردسالاری کاری است که زنان برای بازتولید<sup>۴</sup> گونه‌ی

<sup>۱</sup> Juliet Mitchell, *Psychoanalysis and Feminism* (New York: Pantheon Books, ۱۹۷۴).

<sup>۲</sup> Mitchell, *Psychoanalysis*, p. ۴۱۲.

<sup>۳</sup> Shulamith Firestone, *The Dialectic of Sex* (New York: Bantam Books, ۱۹۷۱).

<sup>۴</sup> کلمه‌ی reproduction در انگلیسی در ضمن به معنای تولید مثل است.

بشر انجام می‌دهند. اهمیت کار فایراستون در استفاده از مارکسیسم برای تحلیل موقعیت زنان، در تأکید بر اینکه مردسالاری زیربنایی مادی دارد، نباید دست‌کم گرفته شود. اما با این حال نظریه‌ی او از تأکید بیش از حد بر بیولوژی و بازتولید [یا تولید مثل] ضربه می‌خورد. آنچه باید بدانیم این است که جنس (یک واقعیت زیست‌شناختی) چگونه به جنسیت (یک واقعیت اجتماعی) بدل می‌شود. ضروری است که همه‌ی کار زنان را در بستر اجتماعی و تاریخی قرار دهیم، به جای آن‌که صرفاً بر بازتولید تمرکز کنیم. اگرچه کار فایراستون استفاده‌ی فمینیستی نوینی از روش‌شناسی مارکسیستی است، اما پافشاری او در تقدم سلطه‌ی مردانه بر زنان به عنوان سنگ‌بنایی که همه‌ی دیگر انواع ستم (طبقه، سن، نژاد) بر آن بنا می‌شود، کتاب او را بیش‌تر در دسته‌ی فمینیسم رادیکال قرار می‌دهد تا آثار فمینیست‌های مارکسیست. کار او بیان بی‌کم‌وکاستی است از موضع یک فمینیست رادیکال.

کتاب فایراستون به‌تمامی از جانب مارکسیست‌ها رد شده است. به‌طور مثال، زارتسکی آن را «طلب سوژگی» می‌خواند. با این همه، آنچه برای زنان درباره‌ی کتاب فایراستون بسیار هیجان‌انگیز بود تحلیل او از سلطه‌ی مردان بر زنان بود و خشم طبیعی او در قبال این موقعیت. فصل مربوط به عشق، در فهم این مسئله بسیار موثر بوده و هست. این مسئله فقط چیزی درباره‌ی «ایدئولوژی مردانه» نیست، ایدئولوژی که مارکسیست‌ها بتوانند با آن سر و کار داشته باشند (صرفاً پرسشی از جنس‌نگرش‌ها)، بلکه شرح و بیان پیامدهای ذهنی سلطه‌ی مردان بر زنان است، شرح آن‌که زیستن در یک نظام مردسالار چه حسی دارد. شعار «امر شخصی، سیاسی است» آن چیزی نیست که زارتسکی مراد می‌کند: طلب سوژگی، تمنا برای خوش‌تر بودن، بل این شعار مطالبه‌ای است برای تشخیص قدرت مردان و انقیاد زنان به‌عنوان واقعیتی اجتماعی و سیاسی.

## ۲. فمینیسم رادیکال و مردسالاری

نیروی عمده‌ی متون فمینیستی رادیکال در مستندسازی شعار «امر شخصی، سیاسی است» خرج شده است. آن‌ها از این بحث می‌کنند که نارضایتی زنان، ضجه‌ومویه‌ی عصبی فردی ناسازگار نیست، بلکه پاسخی است به ساختاری اجتماعی که در آن زنان به طریقی ساختاری تحت ستم و سلطه‌اند و استثمار شده‌اند. جایگاه درجه‌ی دوم زنان در بازار کار، ساختار عاطفی مردم‌محور ازدواج طبقه‌ی متوسطی، استفاده از زنان در آگهی‌ها، به‌اصطلاح فهم روان زنان به عنوان افرادی روان‌نژند - باوری که روان‌شناسی دانشگاهی و بالینی آن را فراگیر کرده است - و بسیاری از دیگر وجوه زندگی زنان در جامعه‌ی صنعتی پیشرفته مورد مطالعه و تحلیل قرار گرفته شده است. ادبیات فمینیستی رادیکال بسیار پروپیمان است و مجال خلاصه‌ای ساده را نمی‌دهد. در عین حال تاکید آن بر روان‌شناسی پابرجا و استوار است. سند سازماندهی فمینیست‌های رادیکال نیویورک «سیاستِ اگو (خود)» بود. از نظر فمینیست‌های رادیکال، شعار «امر شخصی، سیاسی است» بدین معناست که ستیز طبقاتی اصلی و ریشه‌ای بین دو جنس است، یعنی نیروی محرک در طول تاریخ، تلاش مردان برای سلطه یافتن بر زنان بوده است، برای آن‌ها این شعار همانا دیالکتیک جنس است.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> "Politics of Ego: A Manifesto for New York Radical Feminists," can be found in *Rebirth of Feminism*, ed. Judith Hole and Ellen Levine (New York: Quadrangle Books, ۱۹۷۱), pp. ۴۴۰-۴۴۳.

«فمینیست‌های رادیکال» از این بحث می‌کنند که ریشه‌ای‌ترین پویایی تاریخ، تلاش مردان برای تسلط بر زنان است. «رادیکال» در این بافتار به معنای ضدسرمایه‌دار، سوسیالیست، متعلق به پادفرهنگ و غیره نیست، بلکه در معنای مشخص مجموعه‌ای از باورهای فمینیستی یا گروهی از فمینیست‌هاست. نوشته‌های دیگر از فمینیست‌های رادیکال را، که بین آن‌ها فمینیست‌های رادیکال نیویورک احتمالاً از شناخته‌شده‌ترین‌ها بودند، می‌توان در این منبع یافت:

*Radical Feminism*, ed. Ann Koedt (New York: Quadrangle Press, ۱۹۷۲).



بر همین منوال، فایراستون فروید را برای فهم رشد و تبدیل پسران و دختران به مردان و زنان در چارچوب قدرت بازنویسی کرده است.<sup>۱</sup> توصیف او از آنچه صفات شخصیتی بارز مردانه و زنانه هستند، نمونه‌ای نوعی است از نوشتار فمینیستی رادیکال. مرد، قدرت و تسلط را می‌جوید، او خودمحمور است و فردگرا، رقابت‌جوست و عمل‌گرا؛ فایراستون «وجه تکنولوژیک» را مردانه می‌بیند. زن مربی است، هنری و فلسفی است؛ «وجه زیبایی‌شناختی» زنانه است.

شکی نیست که ایده‌ی زنانه بودن «وجه زیبایی‌شناختی» شوک بزرگی به یونانیان باستان وارد می‌کرد. خطای تحلیل فمینیستی رادیکال همین‌جاست: «دیالکتیک جنس»ی که فمینیست‌های رادیکال طرح می‌کنند نمود کنونی ویژگی‌های «مردانه» و «زنانه» را به کل تاریخ فرامی‌افکنند. برجسته‌ترین نقطه‌ی قوت تحلیل فمینیستی رادیکال بینش آن نسبت به وضعیت اکنون است. بزرگ‌ترین ضعفش اما تمرکز بر امر روان‌شناختی است، امری که فمینیسم رادیکال را نسبت به تاریخ کور می‌کند.

<sup>۱</sup> به عنوان مثال، تمرکز بر قدرت در نقد فمینیستی فروید گامی مهم به سمت جلو بود. به زعم فایراستون اگر دخترپچه‌ها به آلت‌های مردانه غبطه می‌خوردند به این خاطر بود که آن‌ها تشخیص می‌دادند که پسرپچه‌ها برای عضویت در طبقه‌ی قدرت رشد می‌یابند و دخترپچه‌ها بزرگ می‌شوند تا توسط آن‌ها منقاد شوند. بی‌قدرتی و نه اختلال روانی، قلب جایگاه زنان بود. اخیراً، فمینیست‌ها از رد فایده‌ی مفهوم ناخودآگاه نزد فایراستون انتقاد کرده‌اند. نوشته‌های فمینیستی اخیر در تلاش برای توضیح قدرت و تداوم سلطه‌ی مردانه بر ذات بنیادین تفاوت‌های شخصیتی جنسیت‌بنیان و منشأ این تفاوت‌ها در ساختار ناخودآگاه و ازاین‌رو دشواری ریشه کن کردن آن‌ها تاکید کرده‌اند. بنگرید به:

Dorothy Dinnerstein, *The Mermaid and the Minotaur* (New York: Harper Colophon Books, ۱۹۷۷), Nancy Chodorow, *The Reproduction of Mothering* (Berkeley: University of California Press, ۱۹۷۸), and Jane Flax, "The Conflict Between Nurturance and Autonomy in Mother- Daughter Relationships and Within Feminism, *Feminist Studies*, Vol. ۴, no. ۲ (June ۱۹۷۸), pp. ۱۴۱-۱۸۹.

دلیل این مورد نه فقط در روش فمینیستی رادیکال، بلکه همچنین در خود ذات مردسالاری است، زیرا مردسالاری شکل بسیار منعطفی از نظم اجتماعی است. فمینیست‌های رادیکال از مردسالاری برای ارجاع به یک نظام اجتماعی بهره می‌برند که با سلطه‌ی مردان بر زنان شناخته می‌شود. تعریف کیت میلِت به‌خوبی معرف همین مسئله است:

جامعه‌ی ما... یک (نظام) مردسالاری است. این حقیقت فوراً بر ما آشکار می‌شود اگر به یاد آوریم که ارتش، صنعت، فناوری، دانشگاه‌ها، دانش، منصب‌های سیاسی، امور مالی -سخن کوتاه، هر مسیر قدرت درون جامعه، از جمله نیروی قهری پلیس در دست مردان است.<sup>۱</sup>

این تعریف فمینیستی رادیکال از مردسالاری در خصوص هر جامعه‌ای که می‌شناسیم صدق می‌کند و نمی‌تواند میان آن‌ها تمایزی قائل شود. کاربرد تاریخ، نزد فمینیست‌های رادیکال عموماً محدود است به گردآوردن مثال‌هایی از وجود مردسالاری در همه‌ی ادوار و همه‌ی مکان‌ها.<sup>۲</sup>

برای هر دوی دانشمندان مارکسیست و جریان اصلی علوم اجتماعی، پیش از جنبش زنان، مردسالاری به نظامی از روابط میان مردان ارجاع داشت که رئوس سیاسی و اقتصادی جوامع فئودالی و برخی جوامع پیشافئودالی را شکل می‌دادند. جوامعی که در آن‌ها مردسالاری از ویژگی‌هایی انتسابی پیروی می‌کرد. دانشمندان بورژوای علوم اجتماعی جوامع سرمایه‌داری را شایسته‌سالارانه و بوروکراتیک و غیرشخصی می‌بینند؛ اما مارکسیست‌ها جوامع سرمایه‌داری را نظام‌های سلطه‌ی طبقاتی می‌دانند.<sup>۳</sup> برای هر

<sup>۱</sup> Kate Millett, *Sexual Politics* (New York: Avon Books, ۱۹۷۱), p. ۲۵.

<sup>۲</sup> این اثر یک نمونه از این قسم تاریخ فمینیستی رادیکال است:

Susan Brown-miller's *Against Our Will, Men, Women, and Rape* (New York: Simon & Schuster, ۱۹۷۵).

<sup>۳</sup> برای نگاه علوم اجتماعی بورژوایی به مردسالاری می‌توانید به این نمونه رجوع کنید:

دو گروه دانشمندان علوم اجتماعی، نه جوامع مردسالار و نه جوامع سرمایه‌داری غربی امروزی، هیچ‌یک نظام‌هایی از روابط میان مردان تلقی نمی‌شوند روابطی که سلطه‌ی مردان بر زنان را میسر می‌سازند.

### به‌سوی تعریفی از مردسالاری

معمولاً می‌توانیم مردسالاری را مجموعه‌ای از روابط اجتماعی میان مردان تعریف کنیم که زیربنایی مادی دارند و اگرچه سلسله‌مراتبی هستند، وابستگی متقابل و قسمی همبستگی میان مردان برقرار می‌سازند که آن‌ها را به تسلط بر زنان قادر می‌سازد. مردسالاری سلسله‌مراتبی است و مردانی از طبقات، نژادها و گروه‌های قومی متفاوت در سلسله‌مراتب مردسالاری از جایگاه‌های متفاوتی برخوردارند، اما در یک چیز با هم متحدند، رابطه‌ی مبتنی بر سلطه‌شان بر زنان‌شان. آن‌ها برای حفظ این سلطه به همدیگر وابسته‌اند.

سلسله‌مراتب‌ها حداقل تا حدی «کارآمدند» زیرا موجب منافع شخصی در وضع موجودند. آن‌ها که در رده‌های بالاتر قدرت هستند آن‌هایی را که در رده‌های پایین‌تر هستند می‌خرند و در عوض به آن‌ها این امکان را می‌بخشند که به افراد رده‌های پایین‌تر از خودشان اعمال قدرت کنند. در سلسله‌مراتب مردسالاری، همه‌ی مردان، حال رده‌شان در نظام مردسالاری هر چه باشد، جملگی خریدار شده‌اند، و در عوض امکان

Weber's distinction between traditional and legal authority, Max Weber. - The Theories of Social and Economic Organization, ed. Talcott Parsons (New York: The Free Press, ۱۹۶۴), pp. ۳۲۸-۳۵۷.

این دیدگاه‌ها در اثر الیزابت فی نیز بحث شده است:

The Sexual Politics of Victorian Social Anthropology', Feminist Studies, Vol. ۱, nos. ۳-۴ (Winter-Spring ۱۹۷۳), pp. ۲۳-۲۹, and in Robert A. Nisbet, The Socio- logical Tradition (New York: Basic Books, ۱۹۶۶), especially Chapter ۳, "Community".

کنترل حداقل چند زن به آن‌ها اعطا شده است. شواهدی هست دال بر این‌که وقتی مردسالاری برای اولین بار در جوامع دولتی نهادینه شد، حاکمانی که رفته‌رفته به قدرت می‌رسیدند به معنای واقعی کلمه، مردان را سرکردگان خانواده‌های‌شان ساختند (با اعمال سلطه‌ی آن‌ها بر همسران و فرزندان‌شان) در ازای چشم‌پوشی مردان از شماری از منابع قومی‌شان و سپردن آن‌ها به این حاکمان جدید.<sup>۱</sup> مردان برای حفظ کنترل خود بر زنان به همدیگر وابسته‌اند (علی‌رغم انتظام سلسله‌مراتبی‌شان).

زیربنای مادی‌ای که مردسالاری بر آن بناست به بنیادی‌ترین شکل بر کنترل مردان بر نیروی کار زنان تکیه دارد. مردان این کنترل را با محروم کردن زنان از دسترسی به شماری از منابع تولیدی ضروری به‌دست آورده‌اند (به طور مثال، در جوامع سرمایه‌داری، مشاغلی که دستمزدی متناسب با معیشت می‌پردازند) و همچنین با محدود ساختن سکسوالیته‌ی آن‌ها.<sup>۲</sup> ازدواج دگرجنس‌گرای تک‌همسری شکلی تا حدی

<sup>۱</sup> رجوع کنید به:

Viana Muller, "The Formation of the State and the Oppression of Women: Some Theoretical Considerations and a Case Study in England and Wales", *Review of Radical Political Economics*, Vol. ۹, no. ۳ (Fall ۱۹۷۷), pp. ۷-۲۱.

<sup>۲</sup> راه‌های مشخصی که طی آن‌ها مردان دسترسی زنان به منابع اقتصادی مهم را کنترل می‌کنند و سکسوالیته‌ی زنان را محدود می‌سازند از شهر به شهر، از خرده‌گروه به خرده‌گروه و در طول زمان بسیار متفاوتند. هرچند، مثال‌هایی که در این بخش از مقاله برای ترسیم مردسالاری استفاده کردیم در درجه‌ی اول از تجربیات سفیدپوستان در کشورهای سرمایه‌داری غربی برآمده است. این منابع اما تنوع بیشتر این راه‌ها را نشان می‌دهند:

Towards an Anthropology of Women, ed. Rayna Rapp Reiter (New York: Monthly Review Press, ۱۹۷۵), *Woman, Culture and Society*, ed. Michelle Rosaldo and Louise Lamphere (Stanford, California: Stanford University Press, ۱۹۷۴).

و:

Females, Males, Families: A Biosocial Approach, by Lila Leibowitz (North Scituate, Massachusetts: Duxbury Press, ۱۹۷۸).

تازه و کارآمد است که گویا به مردان مجال می‌دهد تا بر این دو حوزه کنترل داشته باشند. کنترل قدرت زنان بر منابع و کنترل سکسوالیته‌ی آن‌ها، در مقابل، این نوع ازدواج به مردان اجازه می‌دهد تا نیروی کار زنان را کنترل کنند، هم به منظور خدمت‌رسانی به انحای مختلف شخصی و جنسی و هم پرورش فرزندان. خدماتی که زنان به مردان عرضه می‌کنند و خدماتی که مردان را از اجبار به اجرای بسیاری وظایف ناخوشایند معاف می‌کنند (همچون شست‌وشوی سرویس بهداشتی)؛ این دو رویه چه داخل و چه خارج از محیط خانواده قابل رؤیت‌اند. مثال‌های خارج از خانه و خانواده شامل آزار کارگران و دانشجویان زن به دست کارفرمایان و اساتید مرد می‌شود، مثال‌هایی چون بهره‌گیری بسیار متداول از منشی‌ها برای اجرای فرامین شخصی، درست کردن قهوه و فراهم کردن محیطی «سکسی». با این حال پرورش فرزندان (خواه نیروی کار فرزندان منشأ سود بی‌واسطه‌ی پدران‌شان باشد خواه نه) در تداوم بخشیدن به مردسالاری به منزله‌ی یک نظام، وظیفه‌ای حیاتی است. همان‌طور که جامعه‌ی طبقاتی باید با مدارس، مکان‌های اداری، هنجارهای مصرفی، و غیره بازتولید شود، روابط اجتماعی مردسالارانه نیز به همینین. در جامعه‌ی ما کودکان معمولاً به دست زنان در خانه پرورش می‌یابند و زنان به‌طور اجتماعی به‌عنوان فرودستان مردان تعریف و شناخته می‌شوند، درحالی‌که

---

کنترل سکسوالیته‌ی زنان با جایگاه کودکان پیوندی تنگاتنگ دارد. درک خواست (مردان و سرمایه‌داران) برای فرزندآوری به منظور فهم تغییرات در انقیاد زنان حیاتی است.

جایی که کودکان برای نیروی کار امروز یا فردا مورد نیازند، سکسوالیته‌ی زنان معمولاً به سوی تولید مثل و پرورش فرزند سوق داده می‌شود. وقتی کودکان به چشم زیادی دیده می‌شوند، سکسوالیته‌ی زنان به سمت اهدافی جز هدف تولید مثل ترغیب شده است، اما مردان تلاش خواهند کرد تا آن را به سوی ارضای نیازهای مردانه بکشانند. مجله‌ی کازموگرل نمونه‌ی خوبی است از زنی که از پرورش کودک خلاص گشته اما متوجه گشته که باید همه‌ی توش و توان خود را مصروف جذب و ارضای میل مردان بکند. سرمایه‌داران همچنین می‌توانند از سکسوالیته‌ی زنانه برای مقاصد خود استفاده کنند، همچنان که موفقیت کازمو در تبلیغ کالاهای مصرفی نشان می‌دهد.

مردان در تصویر و فضای داخل خانه بسیار به ندرت ظاهر می‌شوند. کودکانی که عموماً به این سبک و سیاق رشد می‌کنند جایگاهشان در سلسله‌مراتب جنسیتی را نیز درمی‌یابند. حوزه‌های خارج از خانه، مرکز این فرایندند، حوزه‌هایی که در آن‌ها رفتارهای مردسالارانه آموخته و جایگاه فرودست زنان در آن‌جا تأیید و تقویت می‌شود: کلیساها، مدارس، مکان‌های ورزشی، باشگاه‌ها، انجمن‌ها، ارتش‌ها، کارخانجات، ادارات، مراکز بهداشتی، رسانه‌ها و غیره.

بنابراین، زیربنای مادی مردسالاری تنها بر فرزندآوری در خانواده تکیه ندارد بلکه بر همه‌ی ساختارهای اجتماعی‌ای مبتنی است که مردان را قادر می‌سازند تا کار زنان را کنترل کنند. آن جنبه‌های ساختارهای اجتماعی که باعث تداوم مردسالاری می‌شود از حیث نظری قابل‌شناسایی هستند، و از دیگر جنبه‌ها تفکیک‌پذیرند. گیل روپین با تمییز دادن نظام جنس از نظام جنسیت، توانایی ما را برای تشخیص مؤلفه‌ی مردسالارانه‌ی این ساختارهای اجتماعی بسیار ارتقا بخشیده است:

«یک "نظام جنس/جنسیت" مجموعه‌ی تدارکات و ته‌میداتی است که جامعه به واسطه‌ی آن‌ها سکسوالیته‌ی زیست‌شناختی را به محصولات فعالیت بشر تبدیل می‌کند، و این نیازهای جنسی دگرگونی‌یافته در چارچوب آن‌ها ارضا می‌شوند.»<sup>۱</sup>

ما مؤنث و مذکر به دنیا می‌آییم (جنس‌های زیست‌شناختی)، اما به‌عنوان زن یا مرد ساخته می‌شویم (جنسیت‌هایی که به طور اجتماعی تأیید و بازشناسی می‌شوند). این‌که ما چگونه ساخته شده‌ایم دومین جنبه از وجه تولید است که انگلس درباره‌اش گفته، «تولید خودِ ابنای بشر، تکثیر و زادوولد گونه‌ی بشر».

این‌که مردم چگونه گونه‌ی بشر را تکثیر می‌کنند به صورت اجتماعی تعیین می‌شود. به‌طور مثال، اگر مردم از حیث زیست‌شناختی و جنسی چندریختی هستند، پس تولید

<sup>۱</sup> Gayle Rubin, "The Traffic in Women", in *Anthropology of Women*, ed. Reiter, p. ۱۰۹.

مثل می‌بایست تصادفی باشد. تقسیم سفت و سخت کار بر مبنای جنسیت که نوعی ابداع اجتماعی مرسوم در همه‌ی جوامع شناخته شده است، دو جنسیت بسیار متمایز از هم را ساخته و به زنان و مردانی نیازمند است که به خاطر دلایل اقتصادی همکاری کنند. بنابراین، همین رویکرد کمک می‌کند تا زنان و مردان نیازهای جنسی‌شان را به سمت ارضای دگر جنس خواهانه سوق دهند. اگرچه از حیث نظری تقسیم جنسیتی کار نباید به نابرابری میان دو جنس اشاره‌ای داشته باشد، اما در همه‌ی جوامع شناخته شده، آن شکل از تقسیم کار مبتنی بر جنسیت از حیث اجتماعی پذیرفته شده است که جایگاه پایین‌تری را برای کار زنان قائل شود. تقسیم کار جنسیتی همچنین پی‌ریزی خرده‌فرهنگ جنسیتی است که به یمن آن مردان و زنان زندگی را متفاوت از یکدیگر تجربه می‌کنند؛ این زیربنای مادی قدرت مردانه است که (در جامعه‌ی ما) اعمال می‌شود، هم در انجام ندادن کار خانه و در تضمین فرصت‌های شغلی برتر و هم از حیث روان‌شناختی.

مردم چگونه نیازهای جنسی‌شان را برآورده می‌کنند، مردم چگونه تولید مثل می‌کنند، آن‌ها چگونه هنجارهای اجتماعی را به ذهن نسل‌های بعدی القا می‌کنند، چگونه جنسیت را می‌آموزند، زن یا مرد بودن چه حسی دارد — همه‌ی این‌ها درون قلمرویی رقم می‌خورند که روبین نظام جنس/جنسیت می‌نامد. روبین بر تاثیر خویشاوندی تاکید می‌کند (چه چیز به تو حکم می‌کند که با چه کسی می‌توانی نیازهای جنسیت را برطرف کنی) و همچنین بر توسعه و شکل دادن به شخصیت‌های خاص جنسیتی به میانجی پرورش کودکان و «ماشین اودیپی». با این حال ما همچنین از مفهوم نظام جنس/جنسیت استفاده می‌کنیم تا دیگر نهادهای اجتماعی را بیازماییم. نهادهایی که هر یک به نوعی در تعریف و تحکیم سلسله‌مراتب جنسیتی نقشی دارند. روبین معتقد است که نظام جنس/جنسیت به طور تاریخی می‌تواند تحت سیطره‌ی زنان یا مردان قرار بگیرد یا اصلاً برابری طلبانه باشد، اما او از برجسب زدن به نظام‌های

جنس/جنسیتی شناخته شده و مختلف و دوره‌بندی تاریخ بر اساس چنین برجسب‌هایی امتناع می‌کند. ما انتخاب می‌کنیم که نظام جنسی/جنسیتی کنونی را مردسالاری بنامیم، زیرا چنین برجسبی مفاهیم سلسله‌مراتب و سلطه‌ی مردانه را که محور مرکزی نظام فعلی می‌دانیم، به خوبی به چنگ می‌آورد و مجسم می‌سازد.

تولید اقتصادی (آنچه مارکسیست‌ها عادت دارند به آن وجه تولید بگویند) و تولید مردم در حوزه‌ی جنس/جنسیت، هر دو «سازمانی اجتماعی» را تعیین می‌کنند که به قول انگلس «مردمان یک دوره‌ی تاریخی مشخص و در کشوری مشخص تحت آن زندگی می‌کنند». بنابراین، می‌توان کلیت جامعه را تنها زمانی شناخت که به هر دو نوع تولید و بازتولید، مردم و چیزها بنگریم.<sup>۱</sup>

نه چیزی به نام «سرمایه‌داری ناب» وجود دارد و نه چیزی به نام «مردسالاری ناب»؛ زیرا این دو باید به‌ناگزیر با یکدیگر هم‌زیستی کنند. آنچه وجود دارد سرمایه‌داری مردسالارانه است، یا فئودالیسم مردسالارانه، یا جوامع شکارگر/گردآورنده‌ی برابری‌طلب، یا جوامع باغبانی مادرسالار، یا جوامع باغبانی مردسالار و امثالهم. در این مثال‌ها گویی میان تغییرات در یک بُعد از تولید و تغییرات در بعدی دیگر پیوندی ضروری برقرار نیست. برای مثال جامعه می‌تواند از سرمایه‌داری به سوسیالیسم تغییر کند و کماکان مردسالار باقی بماند.<sup>۲</sup> البته عقل سلیم، تاریخ، و تجربه‌مان به ما می‌گوید

---

<sup>۱</sup>هممل‌وایت و موان اشاره کرده‌اند که هر دو جنبه‌ی تولید (مردم و چیزها) منطقاً برای توصیف وجه یا شیوه‌ی تولید ضروری هستند زیرا بنا به تعریف، یک شیوه‌ی تولید باید بتواند خود را بازتولید کند. هر جنبه به‌تنهایی خودکفا نیست. به زبان ساده، تولید چیزها به مردم نیاز دارد. مارکس، اگرچه نیاز سرمایه‌داری به مردم را تشخیص می‌دهد اما در نظر نمی‌گیرد که خود آدم‌ها چگونه تولید شده‌اند و یا چه پیوندهایی میان این دو جنبه از تولید برقرار بوده است. رجوع کنید به:

See Himmelweit and Mohun, "Domestic Labour and Capital" (یادداشت ۱۰).

<sup>۲</sup>برای بحثی عالی از چنین گذاری به سوسیالیسم، ر.ک. به:



که این دو بُعد از تولید پیوندی تنگاتنگ با هم دارند و تغییر در یکی معمولاً در دیگری نیز جنبش، تنش یا تناقض ایجاد می‌کند.

سلسله‌مراتب نژادی نیز می‌تواند در همین زمینه فهم شود. توضیحات بیشتری می‌توان ارائه کرد در تعریف «نظام‌های رنگ/نژاد»، عرصه‌هایی از زیست اجتماعی که رنگ پوست زیست‌شناختی را به یک دسته‌بندی اجتماعی بدل می‌سازد، به نژاد. سلسله‌مرتب‌های نژادی، مانند سلسله‌مرتب‌های جنسیتی، جنبه‌هایی از سازمان اجتماعی ما هستند، جلوه‌هایی از این‌که مردم چگونه تولید و بازتولید می‌شوند. آن‌ها اساساً ایدئولوژیک نیستند؛ این سلسله‌مراتب موجد بُعد دوم وجه تولید ما هستند، یعنی تولید و بازتولید مردم. شاید دقیق‌ترین صورت‌بندی آن باشد که جوامع مان را برای مثال صرفاً «سرمایه‌داری» نامیم، بلکه به آن‌ها این‌گونه اشاره کنیم: «جوامع مردسالار سرمایه‌دارانه‌ی مبتنی بر برتری سفیدپوست‌ها». در قسمت سوم که در پی می‌آید، ما موردی از سرمایه‌داری را تصویر می‌کنیم که با نظام‌های نژادی سازگار است و از آن‌ها بهره می‌برد و هم‌چنین به چندین نمونه از روابط متقابل میان سرمایه‌داری و مردسالاری اشاره می‌کنیم.

توسعه‌ی سرمایه‌داری جایگاه‌هایی را برای سلسله‌مراتب کارگران پدید آورده است، اما دسته‌بندی‌های مارکسیسم سنتی قادر نیستند به ما بگویند چه کسی چه جایگاه‌هایی را باید اتخاذ کند. مردسالاری صرفاً سازمانی سلسله‌مراتبی نیست، بلکه سلسله‌مراتبی است که طی آن افراد مشخصی جایگاه‌های مشخصی را پر می‌کنند. تنها در مطالعه‌ی مردسالاری است که می‌آموزیم چرا این زنان هستند که تحت سلطه‌اند و چگونه تحت سلطه‌اند. بر این باوریم که بیشتر جوامع مردسالارانه‌اند، اما به مردسالاری به‌عنوان امری کلی و جهانی، به عنوان پدیده‌ای لایتغیر نمی‌نگریم. بلکه مردسالاری به‌عنوان

مجموعه‌ی روابط متقابل میان مردان که سلطه‌ی مردان بر زنان را میسر می‌کند، هم از نظر شکل و هم شدت در طی زمان تغییر کرده است. ضرورت دارد که نسبت وابستگی متقابل مردان با توانایی‌شان در تسلط بر زنان را در جوامع تاریخی ارزیابی کنیم. ضروری است که سلسله‌مراتب میان مردان و دسترسی متفاوتشان به مواهب مردسالاری آزموده شود. مسلماً طبقه، نژاد، ملیت و حتی وضعیت تأهل و گرایش جنسی و هم‌چنین سن و سال می‌توانند در این میان نقش داشته باشند. و زنان از گروه‌های طبقاتی، نژادی، ملی و با وضعیت تأهل یا گرایش جنسی متفاوت در معرض درجات متفاوتی از قدرت مردسالار هستند. زنان خود ممکن است بر مردانی که نسبت به مردان قوم و خویش خود در سلسله‌مراتب مردسالاری از جایگاه پایین‌تری برخوردارند، اعمال قدرت طبقاتی، نژادی یا ملی و حتی مردسالارانه کنند (آن هم از طریق روابط خانوادگی‌شان). تکرار رئوس مطالب: ما مردسالاری را مجموعه‌ای از روابط تعریف کردیم که زیربنایی مادی دارند. درون مردسالاری روابط سلسله‌مندی میان مردان وجود دارد و همبستگی میان مردان است که آن‌ها را قادر می‌سازد تا بر زنان سلطه یابند. زیربنای مادی مردسالاری کنترل مردان بر نیروی کار زنان است. این کنترل با سلب دسترسی زنان به منابع ضروری و به‌لحاظ اقتصادی مولد و با تحدید سکسوالیته‌ی زنان به دست آمده است. مردان کنترل‌شان را در موارد زیر اعمال می‌کند: دریافت خدمات شخصی از زنان، عدم اجبار به انجام کارهای خانه‌داری و پرورش فرزندان، برخورداری از حق دسترسی به بدن زنان برای آمیزش، احساس قدرت و داشتن قدرت. مؤلفه‌های اصلی مردسالاری که در حال حاضر تجربه‌شان می‌کنیم عبارتند از: ازدواج دگرجنس‌گرایانه (و هراس از همجنس‌گرایی که در پی دارد)، پرورش فرزندان و کار خانگی به دست زنان، وابستگی مالی زنان به مردان (ترتیبات و تمهیدات بازار کار مقوم آن است)، دولت، نهادهای بی‌شماری که مبتنی بر روابط اجتماعی میان مردان هستند — باشگاه‌ها،

ورزش‌ها، انجمن‌ها، حرفه‌ها، دانشگاه‌ها، کلیساها، شرکت‌ها، و ارتش‌ها. اگر خواهان شناخت سرمایه‌داری مردسالار هستیم باید همه‌ی این عناصر مورد مذاقه قرار گیرند. مردسالاری و هم‌چنین وابستگی متقابل میان مردان، و انقیاد زنان مقوم کارکرد جامعه‌اند. ما پرسش از خلق این روابط و مناسبات را کنار می‌گذاریم و می‌پرسیم، آیا می‌توانیم روابط مردسالارانه‌ی درون جوامع سرمایه‌داری را تشخیص دهیم؟ باید همان پیوندهای یکسان میان مردان را درون جوامع سرمایه‌دارانه کشف کنیم، همان پیوندهایی که هم دانشمندان بورژوای علوم اجتماعی و هم دانشمندان مارکسیست علوم اجتماعی دیگر قائل به وجودشان نیستند یا در بهترین حالت، اضافاتی بی‌اهمیت قلمداد می‌کنند. آیا می‌توانیم دریابیم که چگونه این روابط میان مردان در جوامع سرمایه‌داری دایمی و ابدی شده‌اند؟ آیا می‌توانیم شیوه‌هایی را تشخیص دهیم که مردسالاری از طریق‌شان به مسیر تکامل سرمایه‌داری جهت داده است؟

### ۳- شراکت و همکاری مردسالاری با سرمایه

چگونه می‌توانیم روابط اجتماعی مردسالارانه‌ی درون جوامع سرمایه‌داری را تشخیص دهیم؟ این‌طور به نظر می‌رسد که گویی هر زن فقط به دست مرد خودش منقاد شده است؛ انقیاد او انگار مشکلی خصوصی است. روابط میان مردان و میان خانواده‌ها به یک میزان گسسته و تکه‌تکه به نظر می‌رسد. تشخیص این‌که روابط میان مردان و روابط بین زن و مرد به شکلی سیستماتیک مردسالارانه است دشوار است. ما البته باور داریم که مردسالاری به‌عنوان نظامی از روابط میان مردان و زنان در سرمایه‌داری وجود دارد و در جوامع سرمایه‌داری شراکت و همکاری سالم و نیرومندی بین مردسالاری و سرمایه در جریان است. با این همه، اگر کار را با مفهوم مردسالاری و فهمی از وجه تولید سرمایه‌داری آغاز کنیم، فوراً درمی‌یابیم که شراکت و همکاری مردسالاری و سرمایه ناگزیر نبوده است؛ مردان و سرمایه‌داران اغلب منافع متضادی دارند، خاصه بر

سر بهره‌برداری از نیروی کار زنان. این تضاد ممکن است خود را بدین شیوه نمایان کند: اکثریت پرشماری از مردان یحتمل مایل‌اند زنانشان در خانه بمانند و به آن‌ها خدمت کنند. شمار کم‌تری از مردان که سرمایه‌دارند، احتمالاً می‌خواهند اکثر زنان (جز زنان خودشان) در بازار کارگران مزدبگیر شاغل باشند. با سنجش و بررسی تاریخی تنش‌های ناشی از این تضاد منافع بر سر نیروی کار زنان، می‌توانیم زیربنای مادی روابط مردسالارانه‌ی درون جوامع سرمایه‌داری و همچنین بنیان شراکت و همکاری میان سرمایه و مردسالاری را بشناسیم.

### صنعتی شدن و توسعه‌ی دستمزدهای خانوادگی

مارکسیست‌ها از گزیده‌ای از پدیدارهای اجتماعی که در طول قرن نوزدهم شاهد بودند به استنتاج‌هایی کاملاً منطقی رسیدند. آن‌ها، اما، نهایتاً قدرت نیروهای اجتماعی مردسالارانه‌ی از پیش موجود که سرمایه‌ی نوظهور باید با آن‌ها مجادله می‌کرد و همچنین نیاز سرمایه برای سازش با این نیروها را دست کم شمردند. انقلاب صنعتی رفته‌رفته همه‌ی مردم از جمله زنان و کودکان را وارد نیروی کار می‌کرد؛ در واقع، نخستین کارخانه‌ها تقریباً فقط از کارگران کودک و زن بهره می‌بردند.<sup>۱</sup> این‌که زنان و

---

<sup>۱</sup> به یاد داشته باشیم که در دوره‌ی پیشاصنعتی زنان سهم زیادی در امرار معاش خانواده‌اشان داشتند - یا با مشارکت کردن در صنعتی خانوادگی یا با فعالیت‌های کشاورزی. پاگیری کار مزدی زنان هم به رخ دادن این مشارکت مستقل از مردان خانواده نیاز داشت هم بدان مجال بروز داد. بنابراین، راه تازه این نبود که زنان درآمد داشتند، بلکه این بود که آن‌ها در فراسوی کنترل و سلطه‌ی پدران یا شوهرانشان درآمد داشتند.

Alice Clark, *The Working Life of Women in the Seventeenth Century* (New York: Kelly, ۱۹۶۹) and Ivy Pinchbeck, *Women Workers in the Industrial Revolution, ۱۷۵۰-۱۸۵۰* (New York: Kelly, ۱۹۶۹)

کودکان قادرند مستقل از مردان مزدی به دست آورند هم روابط اقتدار را زیر سؤال می‌برد و هم دستمزد همگان را پایین نگه می‌دارد. کائوتسکی در سال ۱۸۹۲ این فرایند را چنین توصیف کرده است:

«چون زن و فرزندان کم‌سنِ مردِ کارگر می‌توانند از پس خودشان بریبایند، حقوق مرد به‌نحوی مطمئن تا سطح نیازهای شخصی خودش کاهش می‌یابد بدون هیچ خطری که ذخیره‌ی نیروی کار تازه‌نفس را متوقف کند.

علاوه بر این، کار زنان و کودکان، مزیت افزونی دارد، کودکان و زنان گوش‌به‌فرمان‌تر از مردان هستند؛ و باز شدن پای آن‌ها به صفوف کارگران به‌طرز چشمگیری کمیّت کاری را که برای فروش به بازار عرضه می‌شود افزایش می‌دهد. متعاقباً، کار زنان و کودکان... مقاومت کارگران مرد را نیز درهم می‌شکند زیرا بازار را بیش از حد پر و اشباع می‌کند. به خاطر این دو وضعیت، اشتغال آن‌ها دستمزد کارگران مرد را کاهش می‌دهد.»<sup>۱</sup>

تأثیرات سهمناک (این مسائل) بر زندگی خانواده‌ی طبقه‌ی کارگر کم‌درآمد، زندگی خانواده‌ای که همه‌ی اعضای آن در نیروی کار، مشارکتی اجباری دارند، توسط مارکسیست‌ها شناسایی شده بود. کائوتسکی می‌نویسد:

«نظام تولید سرمایه‌داری در بیشتر مواقع خانوارِ منفرد مرد کارگر را نابود نمی‌کند، بلکه همه چیزش را به تاراج می‌برد مگر ویژگی‌های ناخوشایند آن را. امروزه، فعالیت زنان در مشاغل صنعتی... باری است اضافه که بر سنگینی بار مسئولیت پیشین سوار

آلیس کلارک، نقش‌های اقتصادی پیشا‌سرمایه‌داری زنان را توصیف می‌کند و همچنین دگرگونی‌هایی را که به محض وقوع سرمایه‌داری بروز کردند. گویا موضوع این است که مارکس، انگلس و کائوتسکی کاملاً از نقش اقتصادی زنان پیش از سرمایه‌داری آگاه نبودند.

<sup>۱</sup> Karl Kautsky, *The Class Struggle* (New York: Norton, ۱۹۷۱), pp. ۲۵-

می‌شود. لیک هیچ‌کس دو ارباب را خدمت نتواند کرد. خانوار مرد کارگر هر زمان که همسرش باید در قوت یومیه‌ی خانه کمک‌خرج باشد رنج می‌کشد.<sup>۱</sup>

مردان کارگر و همچنین کائوتسکی گرفتاری‌ها و وضعیت نامساعد کار دستمزدی زنان را درک می‌کردند. زنان نه تنها رقابتی سطح‌پایین برای شوهرانشان بودند بلکه زنان کارگری بودند که نمی‌توانستند به خوبی «به دو ارباب خدمت‌رسانی کنند».

مردان کارگر در مقابل ورود عمده‌ی زنان و کودکان به بازار کار مقاومت می‌کردند، و می‌کوشیدند تا آن‌ها را از عضویت در اتحادیه و همچنین نیروی کار طرد کنند. در ۱۸۴۶ نشریه‌ی تن آورز ادووکت [به فارسی: مدافع ده ساعت] نوشت:

«ناگفته پیداست که همه‌ی تلاش‌ها برای بهبود شرایط اخلاقی و فیزیکی کارگران زن کارخانه، عقیم خواهد ماند، مگر آن‌که ساعات کارشان واقعاً کاهش یابد. قطعاً ما باید تا آن‌جا پیش رویم که بگوییم بسی بهتر است که زنان متأهل، وقت و توانشان را مصروف مهارت‌یابی در انجام وظایف خانگی خانوار کنند تا آن‌که دنبال حرکت ماشینی باشند که هرگز از نفس نمی‌افتد. پس امیدوارانه می‌گوییم آن روز چندان دور نیست، روزی که شوهر قادر است خرج زن و خانواده را دریاورد بی‌آن‌که آن‌ها را برای بیگاری به کارخانه‌ی پنبه بفرستد.»<sup>۲</sup>

سال ۱۸۵۴ در ایالات متحده، در اتحادیه‌ی ملی تایپوگرافی [اتحادیه‌ی چاپ روزنامه‌ها و سایر رسانه‌ها] عزمش را جزم کرد تا دیگر با اعمالش استخدام زنان حروف‌چین را تشویق نکند. اعضای مرد اتحادیه نمی‌خواستند زیر بار حمایت اتحادیه

<sup>۱</sup> شاید تأکیدات از ما باشند:

outside the household," Kautsky, *Class Struggle*, p. ۲۶

<sup>۲</sup> به نقل از:

Neil Smelser, *Social Change and the Industrial Revolution* (Chicago: University of Chicago Press, ۱۹۵۹), p. ۳۰۱.

از زنان کارگر برونند؛ آن‌ها در عوض تلاش کردند تا زنان را از اتحادیه کنار بگذارند. در ۱۸۷۹ آدولف استراسر، رئیس اتحادیه‌ی بین‌المللی سیگارسازان گفت: «ما نمی‌توانیم زنان را از تجارت بیرون برانیم، اما قادریم سهم روزانه‌ی آن‌ها از کار را به کمک قوانین کارخانه محدود سازیم».<sup>۱</sup>

مشکل رقابت ارزان با سازمان‌دهی زنان و جوانان مزدگیر قابل حل می‌بود، اما مشکل زندگی خانوادگی از هم‌گسیخته، خیر! مردان حمایت اتحادیه از مردان را برای خود کنار می‌گذارند و از قوانین حمایتی کار برای زنان و کودکان دفاع می‌کنند.<sup>۲</sup> گرچه قوانین حمایتی کار، مانع شماری از بدترین سوءاستفاده‌ها از کارگران زن و کودک شده اما همچنین مشارکت زنان بزرگسال را در بسیاری از مشاغل «مردان» محدود کرده است.<sup>۳</sup> مردان کوشیدند تا مشاغل پردرآمد را برای خود نگاه داشته و به‌طور کلی

<sup>۱</sup> این مثال‌ها از این‌جا اخذ شده‌اند:

Heidi I. Hartmann, "Capitalism, Patriarchy, and Job Segregation by Sex", *Signs: Journal of Women in Culture and Society*, Vol. ۱, no. ۳, pt. ۲ (Spring ۱۹۷۶), pp. ۱۶۲-۱۶۳.

<sup>۲</sup> درست همان‌طور که قوانین کارخانه به نفع همه‌ی سرمایه‌داران و در مقابل اعتراض عده‌ای تصویب شد، ممکن است قانون‌گذاری حمایتی برای زنان و کودکان نیز با نیم‌نگاهی به بازتولید طبقه‌ی کارگر توسط دولت تصویب شده باشد. فقط یک نگاه کاملاً ابزارگرایانه دولتی این را نادیده می‌گیرد که قوانین کارخانه و قانون‌گذاری حمایتی با سازش و دادن امتیاز به دولت مشروعیت می‌بخشد پاسخ‌هایی هستند به مطالبات خود طبقه‌ی کارگر.

<sup>۳</sup> برای بحثی جامع‌تر در باب قانون‌گذاری حمایتی کار و زنان به این منبع رجوع کنید:

C. Hill, "Protective Labor Legislation for Women: Its Origin and Effect", mimeographed (New Haven, Conn.: Yale Law School, ۱۹۷۰)

پاره‌هایی از آن در این منبع منتشر شده است:

Barbara A. Babcock, Ann E. Freedman, Eleanor H. Norton, and Susan C. Ross, *Sex Discrimination and the Law: Cases and*

دستمزدشان را افزایش دهند. آن‌ها از حقوقی دفاع می‌کنند که به نیروی کارشان امکان دهد به‌تنهایی از پس مخارج خانواده‌شان بربیاید. سیستم «مزد خانوادگی» به تدریج در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم بدل شد به هنجاری برای خانواده‌های باثبات طبقه‌ی کارگر.<sup>۱</sup> شاهدان بسیاری اذعان کرده‌اند که زن شاغل بدون دستمزد بخشی از

---

Remedies (Boston: Little, Brown & Co., ۱۹۷۵), an excellent law text. Also see Hartmann, "Job Segregation by Sex", pp. ۱۶۴-۱۶۶.

<sup>۱</sup> آلیس کلارک در «زندگی کاری زنان» و ایوی پینچیک «در کارگران زن» ادعا می‌کنند که سلب مالکیت تولید از خانه با یک فرایند تنظیم اجتماعی همراه شده بود که موجب دستمزد خانوادگی بود. هایدی هارتمن در رساله‌ی دکترای خود

Heidi Hartmann, *Capitalism and Women's Work in the Home*, ۱۹۰۰-۱۹۳۰ (Unpublished Ph.D. dissertation, Yale University, ۱۹۷۴; forthcoming Temple University Press, ۱۹۸۰).

عنوان می‌کند که بر مبنای داده‌های کیفی، این فرایند در آمریکای اوایل قرن بیستم رخ داده است. بایست فردی این فرضیه را به‌طور کمی با سنجش بودجه‌ی خانواده بیازماید، این بودجه نیز خود باید برای سالیان مورد مطالعه قرار گیرد و به روند میزان درآمد خانواده برای هر یک از گروه‌های درآمدی متفاوتی که شوهر خانواده به دست آورده است توجه کند. هرچند این داده‌ها به شکلی مقایسه‌پذیر با دوره‌ی ما در دسترس نیستند. راه حل «دستمزد خانوادگی» احتمالاً در دوره‌ی پس از جنگ جهانی دوم تضعیف شده است.

Carolyn Shaw Bell, in "Working Women's Contributions to Family Income", *Eastern Economic Journal*, Vol. ۱, no. ۳ (July ۱۹۷۴), pp. ۱۸۵-

۲۰۱

این‌جا کارولین داده‌های موجود را ارائه کرده است و بحث می‌کند که امروزه درست نیست فرض کنیم که مرد، فرد اول درآمدزایی در خانواده است. حال موقعیت واقعی امروز یا سال‌های ابتدایی قرن بیستم هرچه باشد، ما اما از این می‌گوییم که هنجار اجتماعی این بوده و هست که عایدی مردان باید قدری باشد که آن‌ها بتوانند کل خانواده‌اشان را تأمین کنند. گفتن از این که چنین چیزی هنجار بوده است به معنای آن نیست که این هنجار به‌طور جهانی محقق شده است. دقیقاً این شکست در دست یافتن و محقق کردن این هنجار است که شایان توجه است. مشاهدات مؤید آن بود که در غیاب دستمزدهایی که به کفایت بالا باشد،



زندگی مطلوب کارگران مرد بوده است.<sup>۱</sup> کارگران مرد به جای آن که برای دستمزد برابر مرد و زن بجنگند برای «دستمزد خانوادگی» تلاش می‌کردند، آن‌ها می‌خواستند خدمات همسران‌شان را در خانه نگاه دارند. در صورت غیاب مردسالاری، یک طبقه‌ی کارگر متحد چه بسا در برابر سرمایه‌داری می‌ایستاد، اما مناسبات اجتماعی مردسالارانه به یک بخش یعنی مردان حق‌السکوت می‌داد، آن هم به زیان بخش دیگر یعنی زنان. در فرایند حل و فصل این موضوع، هم سلسله‌مراتب بین مردان مهم بود و هم همبستگی میان‌شان. «دستمزد خانوادگی» را می‌توان راه‌حل نزاع بر سر نیروی کار زنان دانست، نزاعی که در آن دوره بین منافع مردسالاری و منافع سرمایه‌داری در جریان بود.

دستمزدهای خانوادگی برای اغلب مردان بزرگسال بر پذیرش مردان و همدستی در [تثبیت] حقوق کم‌تر برای دیگران دلالت دارد، یعنی برای افراد کم‌سن، زنان و نیز

الگوهای «هنجاری» خانواده از بین رفتند، برای مثال در میان مهاجران قرن نوزدهم و امروزه در میان تابعین جهان‌سومی آمریکا.

### Oscar Handlin, *Boston's Immigrants* (New York: Atheneum, ۱۹۶۸)

در این کتاب، نویسنده از این بحث می‌کند که در بوستون اواسط قرن نوزدهم زنان ایرلندی در نساجی‌ها استخدام می‌شدند، و زنان بیش از نیمی از کارگران مزدی را تشکیل می‌دادند و اغلب شوهران بیکار خود را تأمین می‌کردند. امروزه بحث درباره‌ی ساختار خانواده میان آمریکایی‌های سیاه‌پوست هنوز به شدت ادامه دارد. بنگرید به:

### Carol B. Stack, *All Our Kin: Strategies for Survival in a Black Community* (New York: Harper and Row, ۱۹۷۴), (به‌ویژه فصل اول).

همچنین از این می‌گوییم که برای بیشتر خانواده‌ها این هنجار به میانجی جایگاه‌های نسبی زنان و مردان در بازار کار حفظ می‌شود (یادداشت پایین را ببینید).

<sup>۱</sup> هارتمن در *کار زنان*، معتقد است که زنان غیرشاغل عموماً به‌عنوان جزئی از معیارهای مردانه‌ی زندگی در اوایل قرن بیستم در نظر گرفته می‌شدند (بنگرید به ص. ۱۳۶ در منبع یادداشت ۶) و همچنین گروستاین در «کار خانگی» اشاره می‌کند که هنجار زن شاغل جزئی از محاسبه‌ی ارزش نیروی کار مردانه به حساب می‌آید (به صفحه‌ی ۱۲۱ کتاب رجوع کنید).

مردانی که اجتماع آن‌ها را فرودست تعریف می‌کند (ایرلندی‌ها، سیاه‌پوستان و غیره؛ در سلسله‌مراتب مردسالار پست‌ترین گروه‌ها آن‌هایی هستند که از مواهب مردسالاری بی‌بهره‌اند). دستمزد کم‌تر برای زنان و کودکان و مردان فرودست با تفکیک شغلی در بازار کار تقویت می‌شود که آن نیز خود به‌واسطه‌ی اتحادیه‌ها و مدیریت و نهادهای کمکی چون مدارس، برنامه‌های آموزشی، و حتی خانواده‌ها حفظ می‌گردد. هم تفکیک شغلی بر مبنای جنسیت و هم اطمینان خاطر از آن‌که زنان مشاغل کم‌درآمدتری دارند، وابستگی اقتصادی زنان به مردان را مسجل می‌کند و عقایدی را جا می‌اندازد که قائل به حوزه‌هایی «مناسب» برای زنان یا مردان هستند. بنابراین برای بیشتر مردان توسعه‌ی دستمزد خانوادگی، زیربنای مادی تسلط مردانه را از دو طریق قطعی و مطمئن ساخت. نخست، زنان دستمزد کم‌تری نسبت به مردان عایدشان می‌شود. درآمد کم‌تر زنان در بازار کار برتری مادی مردان بر زنان را دایمی می‌سازد و زنان را تشویق می‌کند تا همسراری را به‌عنوان شغل برگزینند. در مرتبه‌ی دوم، زنان به کار خانگی مشغول می‌شوند، بچه‌داری، و ارائه‌ی دیگر خدمات در خانه، اموری که مردان مستقیماً از آن بهره می‌برند.<sup>۱</sup> مسئولیت‌های خانگی زنان نیز به‌نوبه‌ی خود جایگاه فرودست‌شان در بازار کار را تحکیم می‌بخشد.<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> این واقعیت که زنان در خانه خدمات کاری به مردان عرضه می‌کنند بسیار مهم است. همان‌طور که پت میناردی در این منبع بدان اشاره کرده است:

The Politics of Housework " [t]he measure of your oppression is his resistance" (in *Sisterhood is Powerful*, ed. Robin Morgan [New York: Vintage Books, ۱۹۷۰, p. ۴۵]).

مقاله‌ی او، احتمالاً به اندازه‌ی بحث فایراستون درباب عشق مهم است؛ این مقاله تحلیلی است از مناسبات قدرت میان زنان و مردان آن‌گونه که در خانه‌داری تجسم یافته است.

<sup>۲</sup> لیبی زیمرمن رابطه‌ی میان عضویت در بازارهای اولیه و ثانویه‌ی کار را با الگوهای خانواده در منطقه‌ی نیوانگلند کاویده است:

باید توجه داشت که راه‌حلی که در اوایل قرن بیستم توسعه یافت همان‌گونه به منافع سرمایه‌داری سود رساند که به منافع مردسالاری. اغلب می‌گویند سرمایه‌داران تشخیص دادند که طی شرایط سختی که در صنعتی شدن اوایل قرن نوزدهم غالب بود، خانواده‌های طبقه‌ی کارگر نمی‌توانستند خودشان را به‌کفایت بازتولید کنند. آن‌ها دریافتند که در مقایسه با زنان شاغل به کار مزدی، زنان خانه‌دار کارگران سالم‌تری تولید می‌کنند و بار می‌آورند، و فرزندان تحصیل کرده کارگران بهتری هستند نسبت به فرزندان بدون تحصیلات. این بده‌بستان – پرداخت دستمزد خانوادگی به مردان و ننگه داشتن زنان در خانه – به مذاق سرمایه‌داران و نیز کارگران مرد خوش آمد. گرچه چارچوب این بده‌بستان در طول زمان جرح و تعدیل شده است اما کماکان این واقعیت صادق است که خانواده و کار زنان در خانواده با فراهم آوردن نیروی کار در خدمت سرمایه و در خدمت مردان است، آن هم به مثابه‌ی فضایی که آنان می‌توانند در آن برتری خود را اعمال کنند. زنان برای خدمت به مردان و خانواده‌اشان کار می‌کنند همچنان‌که به‌عنوان مصرف‌کننده به سرمایه‌خدمت می‌رسانند.<sup>۱</sup> خانواده همچنین مکانی

---

Women in the Economy: A Case Study of Lynn, Massachusetts, ۱۷۶۰-۱۹۷۴ (Unpublished Ph.D. dissertation, Heller School, Brandeis, ۱۹۷۷).

باتیا وینباوم در حال حاضر مشغول کاویدن روابط میان نقش‌های خانوادگی و جایگاه‌ها در بازار کار است. "Redefining the Question of Revolution"; Review of Radical Political Economics, Vol. ۹, no. ۳ (Fall ۱۹۷۷), pp. ۵۴, ۷۸.

و:

The Curious Courtship of Women's Liberation and Socialism (Boston: South End Press, ۱۹۷۸).

مطالعات بیشتر درباره‌ی تعامل سرمایه‌داری و مردسالاری را می‌توان در این منبع یافت:

Zillah Eisenstein, ed., Capitalist Patriarchy and the Case for Socialist Feminist Revolution (New York: Monthly Review Press, ۱۹۷۸).

<sup>۱</sup> برای بحثی درباب کار مصرفی زنان رجوع کنید به:

است که تسلط و فرمانبرداری در آن آموخته می‌شود، همان‌طور که فایراستون و مکتب فرانکفورت و بسیاری دیگر این موضوع را طرح کرده‌اند.<sup>۱</sup> فرزندان مطیع کارگران مطیعی خواهند شد، دختران و پسرانی که هریک نقش‌های مناسب‌شان را می‌آموزند. درحالی‌که دستمزد خانوادگی مؤید آن است که سرمایه‌داری خود را با مردسالاری تنظیم می‌کند، وضعیت متغیر فرزندان نشانگر آن است که مردسالاری خود را با سرمایه تنظیم می‌کند. کودکان همچون زنان از کار مزدی کنار گذاشته شدند. وقتی توانایی کودکان در کسب پول کم شد، رابطه‌ی قانونی آن‌ها با والدین‌شان نیز تغییر کرد. در آغاز عصر صنعتی در ایالات متحده باور آن بود که محقق کردن نیازمندی کودکان به پدرانشان برای رشد سعادت‌مندانگی آن‌ها اهمیتی اساسی و حتی بنیادین دارد. پدران در موارد نزاع بر سر حضانت فرزندان، اولویت قانونی داشتند. کرول براون نشان داده است به محض آن‌که توانایی کودکان برای مشارکت در رفاه اقتصادی خانواده کاهش یافت، مادران به‌طور فزاینده‌ای برای رشد سعادت‌مندانگی فرزندان‌شان ضروری قلمداد شدند و این‌گونه، زنان در موارد حضانت مورد نزاع اولویت قانونی یافتند.<sup>۲</sup> در این مورد، مردسالاری با تغییر نقش اقتصادی کودکان سازگار شد: وقتی کودکان مولد بودند،

---

Weinbaum and Amy Bridges, "The Other Side of the Paycheck: Monopoly Capital and the Structure of Consumption" *Monthly Review*, Vol. ۲۸, no. ۳ (July-Aug ۱۹۷۶), pp. ۸۸-۱۰۳.

<sup>۱</sup> برای آشنایی با دیدگاه‌های مکتب فرانکفورت رجوع کنید به:

Max Horkheimer, "Authority and the Family", in *Critical Theory* (New York: Herder & Herder, ۱۹۷۲) and Frankfurt Institute of Social Research, "The Family", in *Aspects of Sociology* (Boston: Beacon, ۱۹۷۲).

<sup>۲</sup> Carol Brown, "Patriarchal Capitalism and the Female-Headed Family" *Social Scientist* (India), no. ۴۰-۴۱ (November-December ۱۹۷۵), pp. ۲۸-۳۹.

مردان خواهان کودکان بودند؛ به محض آن‌که دیگر مولد نبودند، به مادرانشان سپرده شدند.

## همکاری و شراکت در قرن بیستم

این پیش‌بینی مارکسیست‌های قرن نوزدهم که مردسالاری در سایه‌ی نیاز سرمایه‌داری به پرولتر ساختن همگان تحلیل خواهد رفت هنوز به واقعیت نپیوسته است. آن‌ها نه تنها قدرت و انعطاف‌پذیری مردسالاری را دست‌کم گرفته بودند بلکه همچنین قدرت سرمایه را نیز دست‌بالا می‌گرفتند. آن‌ها درباره‌ی نیروی اجتماعی تازه‌ی سرمایه‌داری خیال‌بافی می‌کردند، همان رؤیایی که روابط فئودالی را از هم می‌گسیخت، رؤیایی همان اندازه خیالی که قدرتمند. ناظران امروزی از زاویه‌ی بهتری به تفاوت میان گرایش‌های ناب سرمایه‌داری و گرایش‌های سرمایه‌داری واقعی یا بالفعل می‌نگرند، آن هم زمانی که سرمایه‌داری در عمل روزمره با نیروهای تاریخی مواجه می‌شود. مباحثات درباره‌ی همکاری و شراکت بین سرمایه و نظم‌های نژادی و مباحثات درباره‌ی تقسیم‌بندی بازار کار مثال‌های بیش‌تری فراهم می‌آورد از این‌که چگونه نیروهای سرمایه‌داری ناب با واقعیت تاریخی برخورد می‌کنند. سرمایه‌داری در این فرایند انعطاف‌پذیری عظیمی از خود نشان داده است.

مارکسیست‌هایی که آفریقای جنوبی را مطالعه کرده‌اند این نکته را مطرح می‌کنند که نظم‌های نژادی چه‌بسا منجر به پرولتر شدن یکسان همه نشوند، ولی با این همه این بدین معنا نیست که موانع نژادی از انباشت سرمایه جلوگیری می‌کنند.<sup>۱</sup> به‌طور خلاصه،

<sup>۱</sup> برای بحث بیشتر در باب نظم‌های نژادی، بنگرید به:

Stanley Greenberg, "Business Enterprise in A Racial Order", *Politics and Society*, Vol. ۶, no. ۲ (۱۹۷۶), pp. ۲۱۳-۲۴۰.

تحلیل‌گران از این می‌گویند که چه ترتیبی به سرمایه این مجال را می‌دهد تا «بیشترین» ارزش اضافی را اخذ کند. سرمایه‌داران هنوز در یک موقعیت تاریخی مشخص باید مراقب کنترل اجتماعی، مقاومت گروه‌هایی از کارگران و مراقب مداخله‌ی دولت باشند. ممکن است دولت مداخله کرده تا جامعه را به مثابه‌ی یک کل بازتولید کند؛ شاید مراقبت و نظارت بر برخی سرمایه‌داران ضرورت یابد، آن هم برای غلبه بر بدترین گرایش‌های سرمایه. سرمایه‌داران با در نظر گرفتن این ملاحظات، بیش‌ترین منافع عملی را به حداکثر می‌رسانند. و اگر نیاز به کنترل اجتماعی باشد، سرمایه‌داران کار را در مسیری مشخص می‌اندازند، چیزی در خود سرمایه نیست که مشخص سازد چه کسی موقعیتی برتر خواهد یافت و چه کسی مراتب پایین‌تر نیروی کار مزدی را از آن خود خواهد ساخت (این‌جا منظور از چه کسانی، پرسش از چه افرادی با چه ویژگی‌های انتسابی است). البته این نکته بی‌اهمیت نیست که بیشتر سرمایه‌داران به احتمال زیاد از گروه‌های اجتماعی مسلط و از این‌رو نژادپرست (و سکسیست) هستند. سرمایه‌داری وارث ویژگی‌های انتسابی گروه‌های مسلط و همچنین ویژگی‌های گروه‌های فرودست است.

بحث‌های اخیر پیرامون گرایش سرمایه‌ی انحصاری به ایجاد تقسیم‌بندی بازار کار با این فهم سازگار است.<sup>۱</sup> وقتی سرمایه‌داران تعمداً نیروی کار را تقسیم می‌کنند از ویژگی‌های انتسابی برای تفکیک طبقه‌ی کارگر بهره می‌برند، به بیانی ظریف‌تر، این

---

Michael Burroway, *The Color of Class in the Copper Mines: From African Advancement to Zambianization* (Manchester, England: Manchester University Press, Zambia Papers No. ۷, ۱۹۷۲).

<sup>۱</sup> برای مطالعه‌ی بیشتر در خصوص تقسیم‌بندی بازار کار، رجوع کنید به:

Michael Reich, David Gordon, and Richard Edwards, "A Theory of Labor Market Segmentation" *American Economic Review*, Vol. ۶۳, no.

۲ (May ۱۹۷۳), pp. ۳۵۹-۳۶۵, and the book they edited, *Labor Market Segmentation* (Lexington, Mass.: D.C. Heath, ۱۹۷۵).

مسئله مشخصاً از نیاز سرمایه‌داری برای کنترل اجتماعی برمی‌خیزد و نه از ضرورت‌های انباشت سرمایه.<sup>۱</sup> و در طول زمان، همه‌ی این‌گونه تلاش‌های تفرقه‌انداز در جداسازی گروه‌ها نه موفق بوده است و نه فایده‌مند. توانایی سرمایه در شکل‌دهی به نیروی کار نیز در معنای محدود کلمه به ضرورت‌های سرمایه بستگی دارد (به‌طور مثال، آیا تولید به نحوی سامان یافته است که ارتباطات میان شمار انبوهی از کارگران را طلب می‌کند؟ اگر بله، چه بهتر که همه‌ی کارگران به زبان انگلیسی صحبت کنند)<sup>۲</sup> و هم به نیروهای کار درون جامعه بستگی دارد که ممکن است سرمایه را به سازگاری و تطبیق تشویق/مجبور کند (برخورداری از امکانات سرویس‌های بهداشتی جداگانه در آفریقای جنوبی برای سفیدپوستان و سیاه‌پوستان تنها به عنوان «هزینه‌ای اقتصادی» برای سرمایه‌داران فهمیده می‌شود، البته کم‌خرج‌تر از هزینه‌ی اجتماعی تلاش برای اجبار سفیدپوستان آفریقای جنوبی به شستشو در مکان مشترک با سیاه‌پوستان).

اگر اولین مشخصه‌ی بحث ما درباب خط‌مشی توسعه‌ی سرمایه‌دارانه این است که سرمایه قادر مطلق نیست، دومین مؤلفه آن است که سرمایه شدیداً منعطف است. انباشت سرمایه با نیروهای اجتماعی رویارو می‌شود، و هم آن‌ها را نابود می‌سازد و هم

<sup>۱</sup> برای مطالعه بیشتر درباره‌ی کارآمدی کیفی (نیازهای کنترل اجتماعی) و کارآمدی کمی (نیازهای انباشت) بنگرید به:

David M. Gordon, "Capitalist Efficiency and Socialist Efficiency", *Monthly Review*, Vol. ۲۸, no.۳.

<sup>۲</sup> به‌طور مثال، کارخانه‌داران میلوآکی نخست کارگران حوزه‌ی تولید را مطابق گروه‌های قومی سازماندهی کردند اما بعدها به همه‌ی کارگران انگلیسی آموختند، چراکه فناوری و نیازهای مناسب کنترل اجتماعی تغییر کرده بود. بنگرید به:

Gerd Korman, *Industrialization, Immigrants, and Americanizers, the View from Milwaukee, ۱۸۶۶-۱۹۲۷* (Madison: The State Historical Society of Wisconsin, ۱۹۶۷).

با آن‌ها سازگار می‌شود. سازگاری سرمایه را می‌توان به عنوان بازتابی از قدرت فهمید، بازتابی از قدرت آشکال از پیش موجودی که حال در محیط‌های تازه تداوم یافته‌اند. با این حال مادامی که این اشکال تداوم می‌یابند، بی‌تغییر نیز می‌مانند. برای مثال، ایدئولوژی که امروزه نژاد و جنس به میانجی آن درک می‌شود، اساساً به وسیله‌ی تحکیم و تقویت تقسیمات نژادی و جنسی در فرایند انباشت شکل می‌گیرد.

### خانواده و دستمزد خانوادگی در دنیای امروز

در بالا اشاره کردیم که در اوایل قرن نوزدهم سازگاری یا انطباق متقابل سرمایه‌داری و مردسالاری به شکل توسعه‌ی دستمزد خانوادگی در آمد. دستمزد خانوادگی شراکت و همکاری مردسالاری و سرمایه‌داری را تقویت می‌کند. علی‌رغم مشارکت فزاینده‌ی نیروی کار زنان که به طور خاص پس از جنگ جهانی دوم سریع بوده، بحث ما این است که دستمزد خانوادگی کماکان سنگ بنای تقسیم کار جنسی کنونی است - تقسیم کاری که در وهله‌ی اول زنان را مسئول کار خانگی می‌بیند و مردان را مسئول کار مزدی. دستمزد پایین‌تر زنان در بازار کار وجود مداوم خانواده را به مثابه‌ی واحد ضروری تجمیع درآمد تضمین می‌کند. خانواده‌ای که با درآمد خانوادگی تأمین می‌شود نتیجتاً به کنترل کارگران زن به دست مردان، هم درون خانواده و هم بیرون از آن میدان می‌دهد.

اگرچه افزایش کار مزدی زنان ممکن است به خانواده استرس و فشار تحمیل کند (مشابه آن فشاری که در قرن نوزدهم، کاتوتسکی و انگلس به آن اشاره کردند)، اما اشتباه است اگر فکر کنیم که نتیجتاً مفاهیم و واقعیات خانواده و تقسیم جنسیتی کارگران به زودی ناپدید خواهند شد. تقسیم جنسیتی کار در بازار کار مجدداً ظهور خواهد کرد، و در این بازار، زنان در مشاغل زنانه به کار گرفته می‌شوند، اغلب همان اموری که پیش‌تر در خانه مشغول به آن بودند - آماده‌سازی و خدمات غذایی، انواع و



اقسام تمیزکاری، نگهداری از افراد و غیره. از آن‌جا که این مشاغل کم‌منزلت و کم‌درآمد هستند، روابط مردسالارانه بی‌کم‌وکاست بر جا می‌مانند، اگرچه زیربنای مادی این روابط تاحدی از خانواده به اختلاف در دستمزدها منتقل می‌شود. برای مثال، کارول براون استدلال کرده است که ما درون سرمایه‌داری، در حال حرکت از مردسالاری «خانواده‌بنیان» به سوی «مردسالاری صنعت‌بنیان» هستیم.<sup>۱</sup>

روابط مردسالارانه‌ی صنعت‌بنیان به انحای مختلف تحکیم شدند. قراردادهای اتحادیه که دستمزدهای پایین‌تر، منافع و فرصت‌های ترقی کمتر را برای زنان لحاظ می‌کنند، تنها ردپای کم‌رنگ گذشتگان، ردی از باورهای سکسیستی یا ایدئولوژی مردبرترین نیستند – این قراردادها زیربنای مادی نظام مردسالاری را حفظ می‌کنند. برخی تا آن‌جا پیش می‌روند که می‌گویند مردسالاری پیشاپیش از خانواده رخت بر بسته است (به‌طور مثال ر.ک به فرماندهان آگاهی نوشته‌ی استوارت ایون)،<sup>۲</sup> اما ما قائل به چنین چیزی نیستیم. شرایط و چارچوب سازش بین سرمایه و مردسالاری در حال تغییر است همان‌طور که وظایفی که سابقاً در خانواده جای داشتند امروزه سرمایه‌دارانه شده‌اند، و نیروی کار زنان در محل دیگری به خدمت درمی‌آید.<sup>۳</sup> با وجود این، چنان‌که

<sup>۱</sup> Carol Brown, "Patriarchal Capitalism".

<sup>۲</sup> (New York: Random House, ۱۹۷۶.)

<sup>۳</sup> جین گاردینر در «کار خانگی زنان» (یادداشت ۱۰ را ببینید)، دلایل تغییر موقعیت کار زنان را از دیدگاه سرمایه‌روشن می‌کند. او این نکته را می‌سنجد که سرمایه در مراحل متعدد رشد و چرخه‌ی تجاری به چه چیز نیازمند است (از جهت سطح دستمزدهای واقعی، تأمین نیروی کار، و اندازه‌ی بازارها). او بحث می‌کند که در مواقع شکوفایی یا رشد سریع احتمالاً اجتماعی کردن خانه‌داری (یا دقیق‌تر سرمایه‌دارانه کردن آن) گرایشی مسلط شود، و در مواقع رکود اقتصادی، خانه‌داری در شکل سنتی خود حفظ خواهد شد؛ البته گاردینر در تلاش خود برای ارزیابی جهت احتمالی اقتصاد بریتانیا نیازهای اقتصادی مردسالاری را مشخص نمی‌کند. ما در این مقاله بحث می‌کنیم که فقط در صورتی می‌توان مسیر احتمالی نظام اقتصادی را چنان‌که باید و شاید تعیین کرد که مردسالاری و همچنین سرمایه را به حساب آوریم.

شرحش رفت، هنوز این نکته صادق است که اختلاف در دستمزدها به عنوان برآیند تفکیک شدید مشاغل در بازار کار خانواده را قوام می‌بخشد و توأمان با تشویق زنان به ازدواج، تقسیم خانوادگی کار را تحکیم می‌کند؛ و «آرمان» دستمزد خانوادگی - که مردی درآمدی مکفی برای تأمین کل خانواده داشته باشد- شاید راه را برای آرمان دیگری می‌گشاید که به موجب آن مردان و زنان هر دو با کسب دستمزد در درآمد نقدی خانواده مشارکت می‌کنند. از این رو، اختلاف در دستمزدها به شکلی روزافزون در دائمی‌سازی مردسالاری، در کنترل مردان بر نیروی کار زنان ضرورت خواهد یافت. اختلاف در دستمزدها در خدمت تعریف کار زنان به عنوان فرج کار مردان است. در عین حال همین اختلاف در دستمزد، وابستگی اقتصادی مداوم زنان به مردان را امری ناگزیر می‌سازد. تقسیم جنسیتی کار در بازار کار و هرجای دیگر باید به منزله‌ی تجلی مردسالاری فهم شود که در خدمت دائمی ساختن این نظام است.

بسیاری بر این باورند که اکنون بین سرمایه‌داری و مردسالاری همکاری و شراکتی در کار است، اما ممکن است در درازمدت، همین شراکت برای سرمایه‌داری تحمل‌ناپذیر شود؛ شاید سرمایه نهایتاً هم روابط خانوادگی را برهم زند و هم پدرسالاری را. منطق بحث مذکور آن است که مناسبات اجتماعی سرمایه‌داری (که خانواده جزئی از آن به شمار نمی‌آید) مایل است جهانی و همه‌گیر شود، چراکه هرچه توانایی زنان برای درآمدزایی بیشتر شود، روزه‌روز بیشتر از گردن نهادن به فرمان‌پذیری در خانواده سر باز می‌زنند، و از آن‌جا که خانواده مشخصاً در قبال زنان و فرزندان ستم‌پیشه است، این شراکت به مجرد آن‌که مردم بتوانند خود را خارج از آن حمایت کنند، برهم خواهد خورد.

ما فکر نمی‌کنیم که مناسبات مردسالارانه‌ای که در خانواده تجسم یافته به آسانی توسط سرمایه منهدم شوند، و گواه ناچیزی داریم دال بر این که نظام خانواده در حال حاضر رو به اضمحلال است. اگرچه مشارکت نیروی کار زنان طلاق را هرچه بیشتر

میسر کرده، اما انگیزه‌ی آن‌ها برای متارکه چندان قوی نیست. دستمزدهای زنان به شمار اندکی از ایشان اجازه می‌دهد تا خود و فرزندانشان را مستقلاً و به کفایت تامین کنند. نشانه‌های فروپاشی خانواده‌ی سنتی در بهترین حالت بسیار کم‌رنگ‌اند. نرخ طلاق چندان افزایش نیافته و این نرخ میان طبقات مختلف ثابت است؛ به علاوه، نرخ ازدواج مجدد بسیار بالاست. تا سرشماری ۱۹۷۰، نرخ ازدواج اول افول تاریخی‌اش را دنبال می‌کرد. از ۱۹۷۰ به نظر می‌رسید که مردم ازدواج و فرزندآوری را به تأخیر می‌اندازند، اما طی چند سال اخیر، نرخ زادوولد افزایش مجدد یافته است. این‌که امروزه شمار بیشتری از جمعیت خارج از چارچوب خانواده‌های سنتی زندگی می‌کنند کذب نیست. این روزها خاصه جوانان، پیش از آن‌که ازدواج کنند و زندگی را به شیوه‌ی خانواده‌ی سنتی آغاز کنند، خانه‌ی والدینشان را ترک می‌کنند و خانوار خود را تشکیل می‌دهند. افراد مسن‌تر، به‌ویژه زنان، با بزرگ‌شدن فرزندان و جدایی یا مرگ همسرانشان، رفته‌رفته خود را درون خانوارهایشان تنها می‌یابند. با این حال، روندها حاکی از آن است که نسل‌های جوان جدید در نقطه‌ای در سنین بزرگسالی خود بس بیش از هر زمان دیگری به تشکیل خانواده‌ی هسته‌ای مبادرت خواهند کرد. متولدین ۱۹۳۰ به بعد، آمار بسیار بالاتری از گروه‌های قبلی در ازدواج بادوام و فرزندآوری ثبت کرده‌اند. دوره‌ی ازدواج و فرزندآوری شاید کوتاه شده باشد اما همه‌گیریش کماکان در حال گسترش است.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> برای نسبت مردم در خانواده‌های هسته‌ای بنگرید به:

Peter Uhlenberg, "Cohort Variations in Family Life Cycle Experiences of U.S. Females", *Journal of Marriage and the Family*, Vol. ۳۶, no. ۵, (May ۱۹۷۴), pp. ۲۸۴-۹۲.

برای نرخ ازدواج مجدد بنگرید به:

این بحث که سرمایه خانواده را «ویران می‌کند» ادعایی است که نیروهای اجتماعی را نادیده می‌گیرد، نیروهایی که زندگی خانواده را جذاب می‌کنند. در جامعه‌ی رقابتی، برخلاف انتقادهایی که خانواده‌های هسته‌ای را از حیث روان‌شناختی مخرب می‌دانند، خانواده همچنان نیازهای واقعی بسیاری را برآورده می‌سازد. این مسئله نه تنها در خصوص تک‌همسری درازمدت صادق است بلکه چه‌بسا بیشتر در مورد پرورش فرزندان صدق کند. خانواده‌های تک‌والد بار مسئولیت اقتصادی و روانی سنگین‌تری را متحمل می‌شوند. این مسئولیت‌ها به‌طور اخص برای زنان طبقه‌ی کارگر، «استقلال» از مشارکت در نیروی کار را موهوم می‌سازد. اخیراً، تحلیل‌گران سیاست‌گذاری، خانواده‌های تک‌والد را به چشم شکل‌بندی‌های خانوادگی انتقالی می‌بینند که با ازدواج مجدد بدل به خانواده‌های دو والدی می‌شوند.<sup>۱</sup>

شاید اوضاع از این قرار باشد که تأثیرات مشارکت فراینده‌ی نیروی کار زنان در کاهش تقسیم جنسیتی کار در خانواده بروز می‌کند و دیده می‌شود، و نه در طلاق‌های بیشتر، گرچه برای این ادعا نیز شاهد و گواهی در کار نیست. آمار در خصوص آن‌که چه کسانی کار خانگی را انجام می‌دهد، حتی در خانواده‌هایی با زنان مزدبگیر، تغییرات اندکی را در سال‌های اخیر نشان می‌دهد؛ کماکان این زنان هستند که مسئولیت کار

---

Paul C. Glick and Arthur J. Norton, "Perspectives on the Recent Upturn in Divorce and Remarriage", *Demography*, Vol. ۱۰ (۱۹۷۴), pp. ۳۰۱-۱۴.

برای طلاق و سطوح درآمد بنگرید به:

Arthur J. Norton and Paul C. Glick, "Marital Instability: Past, Present, and Future", *Journal of Social Issues*, Vol. 32, no. 1 (1976), pp. 5-20. Also see Mary Jo Bane, *Here to Stay: American Families in the Twentieth Century* (New York: Basic Books, 1976).

<sup>۱</sup> Heather L. Ross and Isabel B. Sawhill, *Time of Transition: The Growth of Families Headed by Women* (Washington, D.C. The Urban Institute, ۱۹۷۵).

خانگی را بر عهده دارند.<sup>۱</sup> چندان جای تعجب ندارد که «روز مضاعف» برای زنان مزدبگیر یک واقعیت است چراکه تقسیم جنسیتی کار خارج از خانه - در بازار کار - زنان را به مردان وابسته نگاه می‌دارد، حتی زمانی که خودشان حقوق‌بگیر هستند. به هر روی، آینده‌ی مردسالاری فقط متکی به روابط خانوادگی نیست. آینده‌ی مردسالاری نیز همچون سرمایه می‌تواند به شکلی شگفت‌آور منعطف و سازش‌پذیر باشد. نهایتاً، خواه تقسیم کار مردسالارانه درون خانواده یا هر جای دیگر برای سرمایه تحمل‌پذیر باشد خواه نه، امروزه این تقسیم کار سرمایه‌داری را شکل می‌دهد. چنان‌که در ادامه با ذکر مثال نشان می‌دهیم، مردسالاری هم کنترل سرمایه را قانونی و مشروع می‌سازد و هم از اشکال مشخصی از پیکار علیه سرمایه مشروعیت‌زدایی می‌کند.

### ایدئولوژی در قرن بیستم

مردسالاری با بنا کردن و قانونی ساختن سلسله‌مراتب میان مردان (بدین شکل که مردان، از هر گروهی بر حداقل چند زن کنترل دارند) کنترل سرمایه‌داری را تحکیم و ارزش‌های سرمایه‌دارانه‌ی مصلحت و خیر مردسالارانه را تعریف می‌کند. پدیده‌های روان‌شناختی‌ای که فایراستون تشخیص می‌دهد نمونه‌های مشخص آن چیزی هستند که در روابط وابستگی و سلطه در جریان است. آن‌ها نتیجه‌ی واقعیات قدرت اجتماعی مردان هستند - قدرتی که از زنان دریغ می‌شود، اما آنچه به این پدیده‌ها شکل می‌دهد این واقعیت است که آن‌ها در بستر یک جامعه‌ی سرمایه‌داری

<sup>۱</sup> بنگرید به:

Kathryn E. Walker and Margaret E. Woods, *Time Use: A Measure of Household Production of Family Goods and Services* (Washington, D.C.: American Home Economics Association, ۱۹۷۶).

به وقوع می‌پیوندند.<sup>۱</sup> اگر ویژگی‌های مردان را آن‌گونه فرض گیریم که فمینیست‌های رادیکال توصیف می‌کنند - رقابت‌جو، عقلانی، سلطه‌گر - آن‌گاه می‌بینیم که ویژگی‌های مردان بسیار مشابه توصیف ما از ارزش‌های جامعه‌ی سرمایه‌داری است.

این «تقارن» را می‌توان به دو شیوه توضیح داد. در وهله‌ی نخست، مردان به‌عنوان کارگران مزدی درون مناسبات اجتماعی سرمایه‌دارانه‌ی موجود مستحیل می‌شوند و به درون رقابتی کشانده می‌شوند که همین مناسبات تجویز می‌کنند و بدین‌سان ارزش‌های مطابق این وضعیت را در شخصیتشان جذب می‌کنند.<sup>۲</sup> توصیف فمینیست‌های رادیکال از مردان روی‌هم‌رفته با جوامع سرمایه‌داری مغایر نبود. در وهله‌ی دوم، حتی زمانی که مردان و زنان کاملاً به آن شیوه رفتار نمی‌کنند که هنجارهای جنسیتی حکم می‌کند، مردان صفاتی را از آن خود می‌خواهند که در ایدئولوژی مسلط ارزشمند تلقی می‌شود. بنابراین، برای مثال، نویسندگان «بلندی‌های کرس‌ت‌وود» دریافتند با این‌که مردان حرفه‌ای روزهایشان را به بازی دادن و آلت دست قرار دادن زیردستان می‌گذراندند (و برای این کار اغلب از تکنیک‌هایی بهره می‌برند که برای واداشتن افراد به رفتار مرجح به انگیزه‌هایی اساساً غیرعقلانی متوسل می‌شوند) مردان و زنان، مردان را «عقلانی» و «عمل‌گرا» می‌دانند. و در حالی‌که زنان نیروهای شگفت‌شان را وقف مطالعه‌ی

---

<sup>۱</sup> منبع زیر انواع مشابه پدیدارهای روان‌شناختی درون روابط مردسالارانه‌ی میان مردان در محیط کار را بررسی کرده است:

Richard Sennett's and Johnathan Cobb's *the Hidden Injuries of Class* (New York: Random House, ۱۹۷۳).

<sup>۲</sup> این موضوع می‌تواند سرنخ‌هایی از تفاوت‌های طبقاتی در سکسیسم به دست دهد که ما این‌جا نمی‌توانیم آن‌ها را بکاویم.

روش‌های علمی پرورش فرزند و رشد کودک می‌کردند، مردان و زنان، زنان را «غیرعقلایی و احساساتی» متصف کردند.<sup>۱</sup>

آنچه رفت نه تنها به توصیف و توضیح صفات مردانه و زنانه در جوامع سرمایه‌داری کمک می‌کند بلکه به کارِ ایضاح شکل مشخصی می‌آید که ایدئولوژی سکسیستی در جوامع سرمایه‌داری به خود گرفته است. درست به همان سیاق که کار زنان به هدف دوگانه‌ی دائمی‌سازی سلطه‌ی مردان و تولید سرمایه‌داری می‌کند، ایدئولوژی سکسیستی نیز به هدف دوگانه‌ی تجلیل سنجایی مردانه / ارزش‌های سرمایه‌داری و منکر شدن خصایل زنان / نیاز اجتماع خدمت می‌کند. اگر زنان در دیگر جوامع خوار یا بی‌قدرت شده‌اند، دلایل (توجیحات عقلانی) که مردان برای این موضوع داشتند متفاوت بود. تنها در یک جامعه‌ی سرمایه‌داری نگاه از بالا به پایین به زنان به‌عنوان موجوداتی احساساتی و غیرعقلانی معقول جلوه می‌کند. این صفات در رنسانس، به‌عنوان لقب، محلی از اعراب نمی‌داشتند. فقط در جامعه‌ی سرمایه‌داری است که خوار شمردن زنان با متصف کردنشان به صفت «وابسته» معنی می‌دهد. در جوامع فئودالی، «وابسته» به‌عنوان یک لقب نمی‌توانست معنایی داشته باشد. آن‌جایی که تقسیم کار تضمین می‌کند که زنان به‌عنوان همسران و مادران در خانواده به‌نحوی گسترده با تولید ارزش‌های مصرفی مرتبط باشند، کوچک شمردن این فعالیت‌ها به معنای پنهان کردن ناتوانی سرمایه‌داری است در برآوردن نیازی که به صورت

---

<sup>۱</sup> اگرچه ممکن است جایگاه مردان به‌عنوان جایگاهی «در تولید» توصیف شود، اما نباید به‌سادگی نتیجه گرفت که جایگاه زنان «در تولید نیست» -وظایف زنان نیز به دست سرمایه‌داری شکل می‌گیرد. کار بی‌مزد او برآیند و راه‌حل هر روزی تولید است برای مبادله با نیازی که به صورت اجتماعی تعیین شده، تأمین ارزش‌های مصرفی در جامعه‌ی سرمایه‌داری (این زمینه‌ی مصرف است). این واقعیت که زنان در جامعه‌ای که تحت تسلط ارزش‌های مبادله‌ای است «صرفاً» ارزش‌های مصرفی ایجاد می‌کنند می‌تواند به منظور تحقیر زنان به کار رود. برای بحثی جامع‌تر در این خصوص بنگرید به:

اجتماعی تعیین یافته است؛ سرمایه‌ای که در عین حال زنان را در چشم مردان خوار و خفیف و توجیهی عقلانی برای سلطه‌ی مردان دست‌وپا می‌کند. مثالی از این وضعیت را شاید بتوان در دودلی و تردید عجیب‌وغریب آگهی‌های تلویزیونی دید. از یک سو، این آگهی‌ها به موانعی واقعی می‌پردازند که در راه تأمین نیازهای اجتماعاً تعیین‌یافته وجود دارد، از طرف دیگر، باید هرگونه دل‌مشغولی به این مشکلات را خوار بشمارند؛ این کار از طریق تحقیر زنان انجام می‌شود، یعنی همان کارگرانی که باید با این مشکلات دست و پنجه نرم کنند.

می‌توان از بحثی مشابه که نشان‌دهنده‌ی شراکت و همکاری مردسالاری و سرمایه‌داری باشد در مورد تقسیم جنسیتی کار در نیروی کار بهره‌برد. تقسیم جنسیتی کار زنان را در مشاغل کم‌درآمد و در انجام وظایفی جا انداخته است که مناسب نقش زنان تلقی می‌شوند. زنان معلم و کارگران بخش رفاه اجتماعی هستند و قاطبه‌ی کارگران بخش‌های سلامت و درمان را تشکیل می‌دهند. نقش‌های پرورشی و مراقبتی که زنان در این دست مشاغل ایفا می‌کنند سطح پایین به حساب می‌آیند زیرا مردان کار زنان را پست می‌شمارند. دیگر دلیل سطح پایین دانستن این مشاغل، سرمایه‌داری است که بر استقلال شخصی و توانایی کارفرمایی خصوصی تأکید دارد تا بتواند تأمین‌کننده‌ی نیازهای اجتماعی باشد، تأکیدهایی که به واسطه‌ی نیاز برای خدمات اجتماعی جمعاً تأمین‌شده نقض می‌شوند. مادامی که اهمیت اجتماعی وظایف مراقبتی و پرورشی می‌توانند خوار و پست انگاشته شوند به این اعتبار که زنان مؤدی این وظایف‌اند، می‌توان از مواجهه با اولویت ارزش مبادله در سرمایه به میانجی مطالبه‌ی ارزش‌های مصرفی پرهیز کرد. پس از این نظر، این نه فمینیسم بلکه سکسیسم است که طبقه‌ی کارگر را چند دسته و تضعیف می‌کند.



## ۴- به سوی وصلتی پیشروتر

هنوز مسائل بسیاری هستند که باید آن‌ها را بکاوییم. مردسالاری به سیاقی که در این مقاله طرح شد بیشتر در حد یک اصطلاح توصیفی باقی ماند تا اصطلاحی تحلیلی. اگر بر این باوریم که مارکسیسم به‌تنهایی نابسنده است و فمینیسم رادیکال فی حد ذاته ناکافی است، پس باید مقوله‌های جدیدی بنا کنیم. آنچه وظیفه‌ی ما را دشوار می‌سازد این است که ویژگی‌هایی یکسان از جمله تقسیم کار، اغلب هم مردسالاری و هم سرمایه‌داری را تحکیم می‌بخشند، و در یک جامعه‌ی مطلقاً سرمایه‌دارانه و مردسالار، دشوار است که سازوکارهای مردسالاری را اوراق کنیم. با این حال، چنین مسئولیتی بر دوش ما قرار دارد. به چند نقطه‌ی عزیمت اشاره کرده‌ایم: توجه به این‌که چه کسی از نیروی کار زنان بهره می‌برد، افشای زیربنای مادی مردسالاری، کشف سازوکارهای سلسله‌مراتب و همبستگی میان مردان. پرسش‌هایی که می‌توان طرح کرد بی‌شمارند. می‌توانیم از قوانین تحرک نظام مردسالار بگوییم؟ مردسالاری چگونه پیکار فمینیستی را ایجاد می‌کند؟ چه انواعی از سیاست‌های جنسی و ستیز میان جنسیت‌ها را می‌توان در جوامعی جز جوامع سرمایه‌داری پیشرفته شاهد بود؟ تناقضات نظام مردسالار کدامند و نسبت آن‌ها با تناقضات سرمایه‌داری چیست؟ می‌دانیم که روابط مردسالار باعث ظهور جنبش فمینیستی می‌شود، و مسبب نبرد طبقاتی همانا سرمایه‌داری است - اما رابطه‌ی فمینیسم با پیکار طبقاتی چگونه در زمینه‌های تاریخی<sup>۵</sup> به روی صحنه آمده و ادامه یافته است؟ در این بخش می‌کوشیم تا به پرسش آخر پاسخ بگوییم.

در طول تاریخ و همین اکنون، رابطه‌ی فمینیسم با پیکار طبقاتی یا مسیرهایی مجزا را طی کرده (فمینیسم بورژوا از طرفی، نبرد طبقاتی از طرفی دیگر)، یا درون جریان چپ، به شکل سلطه‌ی مارکسیسم بر فمینیسم درآمده است. در توضیح این نوع دوم باید نوشت چنین رابطه‌ای پیامد قدرت تحلیلی مارکسیسم و همچنین قدرت مردان

درون جریان چپ بوده است. این مسائل هم پیکارها و نزاع‌هایی آشکار در جناح چپ و هم موضعی متناقض برای فمینیست‌های مارکسیست به بار آورده است.

غالب فمینیست‌هایی که خود را رادیکال تلقی می‌کنند (ضدسیستم، ضد سرمایه‌دار، ضد امپریالیست، سوسیالیست، کمونیست، مارکسیست و چه و چه) متفق‌القول‌اند که جناح چپ جنبش زنان ضرب‌آهنگش کند شده است در حالی که بخش بورژوازی جنبش، گویی فرصت را قاپیده و به پیش می‌تازد. جنبش ما دیگر با آن دوره‌ی مهیج و پرشور خود فاصله دارد، دورانی که مهم نبود چه، هر چه می‌کردیم اثر داشت - ارتقای آگاهی، وارد کردن زنان بیشتر به درون جنبش (حتی بیش از آن‌که بتوانند به سهولت در جنبش ادغام شوند)، در مشاهده‌پذیر ساختن هرچه بیشتر معضلات زنان در جامعه، آن هم اغلب به طریقی که هم سرمایه‌داری و هم روابط مردسالار موجود در جامعه را از پای‌بست به لرزه می‌انداخت. حس می‌کنیم که بخش‌هایی از جنبش رفته‌رفته ادغام می‌شود و اکنون «فمینیسم» علیه زنان به کار برده می‌شود - برای مثال، وقتی در پرونده‌های دادگاه‌ها، قضات استدلال می‌کنند که زنانی که از ازدواج‌هایی طولانی مدت بیرون می‌آیند و جدا می‌شوند، ازدواج‌هایی که در آن نقش زن خانه‌دار را داشته‌اند، نیازی به نفقه ندارند چراکه جملگی مطلعیم که زنان امروزه از بند رسته و آزاد شده‌اند. عدم موفقیت در تضمین تصویب «متمم حقوق برابر» تا بدین روز نشانگر حضور ترس‌های مشروع بسیاری از زنان است، ترس از آن‌که فمینیسم به همین منوال علیه خود زنان استفاده شود، و چنین چیزی نیاز مبرمی را بر ما آشکار می‌سازد برای بازسنجی جنبش‌مان، برای آن‌که بسنجیم چرا جنبش این‌چنین شریک جرم و ادغام شده است. برای ما پذیرفتنی و منطقی است که به مارکسیسم رجوع کنیم تا به یاریش جنبش را مجدداً ارزیابی کنیم، چراکه مارکسیسم نظریه‌ای پرورده در بحث تغییر اجتماعی است. نظریه‌ی مارکسیستی در مقایسه با نظریه‌ی فمینیستی، بینشی پرورده‌تر است و در تلاش برای بهره‌گیری از آن گاهی از اهداف فمینیستی‌مان دور شده‌ایم.

جریان چپ همواره نسبت به جنبش زنان مردد و دودل بوده است و اغلب آن را به‌مثابه‌ی خطری برای هدف و آرمان خود، انقلاب سوسیالیستی، دیده است. وقتی که زنان چپ‌گرا با فمینیسم پیمان می‌بندند، ممکن است این وصلت از جانب مردان چپ‌گرا تهدیدی شخصی احساس شود. و البته که بسیاری از سازمان‌های دست‌چپی از کار زنان سود می‌برند. بنابراین، بسیاری از تحلیل‌های چپ (هم در اشکال پیشرو و هم سنتی) خدمتی به خود چپ است هم از حیث نظری و هم سیاسی. آن‌ها می‌کوشند تا بر زنان تاثیری بگذارند بلکه تلاش‌شان برای بسط فهمی مستقل از وضعیت زنان را رها کنند و فهم مردان از وضعیت را برگزینند. و در خصوص واکنش ما به این فشار باید متذکر شوم که چون ما خود به سراغ تحلیل مارکسیستی رفته‌ایم، طبیعی است که بکوشیم به این «انجمن اخوت» بپیوندیم و از این پارادایم بهره ببریم، و چه بسا سرآخر کارمان به جایی برسد که تلاش کنیم پیکارمان را برای این انجمن اخوت توجیه کنیم به جای آن‌که بکوشیم وضعیت زنان را تحلیل کنیم تا عمل سیاسی خود را بهبود بخشیم. سرآخر بسیاری از مارکسیست‌ها به تحلیل سنتی مارکسیستی از مسئله‌ی زنان قناعت می‌کنند. آن‌ها طبقه را به منزله‌ی چارچوب دقیقی می‌بینند که با آن می‌توان جایگاه زنان را فهمید. زنان باید به‌عنوان بخشی از طبقه‌ی کارگر شناخته شوند؛ پیکار طبقه‌ی کارگر علیه سرمایه‌داری باید بر هر ستیز دیگری بین مردان و زنان مرجح دانسته شود. نباید گذاشت که ستیز جنسیتی به همبستگی طبقاتی خدشه وارد کند.

از آن‌جا که وضعیت اقتصادی در ایالات متحده طی چند سال گذشته بدتر شده است، تحلیل رایج مارکسیستی دوباره آشکار شده و قدرت خود را به رخ کشیده است. جنبش حقوق شهروندی دهه‌ی ۶۰، جنبش دانشجویی آزادی بیان، جنبش ضدجنگ، جنبش زنان، جنبش زیست‌محیطی، افزایش مبارزه‌جویی گروه‌های متخصص و یقه‌سفید، تمامی این جنبش‌ها و اعتراضات پرسش‌هایی را پیش‌روی مارکسیست‌ها نهاده‌اند. اما اکنون رجعت مشکلات عیان اقتصادی چون تورم و بیکاری اهمیت این

مطالبات را تحت شعاع قرار داده و توجه جریان چپ را به بنیادهای اساسی بازگردانده است، به سیاست طبقه‌ی کارگر (در تعریفی جزئی‌تر). فرقه‌های پیشاچزبی مارکسیست-لنینیست که در حال رشدند چه از بُعد نظری و چه از بُعد عملی با تعهد تمام با فمینیسم ضدیت دارند. و همچنین نشانه‌هایی مشهود است از آن‌که دغدغه‌های فمینیستی در اندیشه‌ی چپ دانشگاهی رو به کاستی گذاشته است. خدمات مراقبتی و پرستاری دارند از کنفرانس‌های چپ محو می‌شوند. همین‌که مارکسیسم یا اقتصاد سیاسی از نظر فکری رفته‌رفته پذیرفته می‌شود، شبکه‌ی محصلان سابق و مذكر آکادمی لیبرال در شکل شبکه‌ی همدستان و محصلان مذكر جوان امروز که متشکل از مارکسیست‌ها و رادیکال‌هاست تکثیر می‌شود، و اعضای این شبکه‌ی جدید، به‌رغم رادیکالیسم و جوانی‌شان، مردان‌اند و نگاه و منظری مردانه بر شبکه حاکم است.

فشار بر زنان رادیکال سنگین شده است تا این امور احمقانه را رها کنند و انقلابیونی «جدی» شوند. کار ما در مقایسه با «تورم» و «بیکاری» شبیه اتلاف وقت به نظر می‌رسد. این دردنشانی است از سلطه‌ی مردانه که بیکاری زنان را هرگز به‌عنوان بحران در نظر نگرفته است. در آخرین بحران سنگین اقتصادی، بحران دهه‌ی ۳۰، بیکاری گسترده تا حدودی با خط زدن زنان از همه‌ی انواع مشاغل همراه و حل و فصل شد - تنها یک شغل مزدی برای هر خانواده، و آن هم برای مردان. سرمایه‌داری و مردسالاری از دل بحران حتی قوی‌تر از پیش برخاستند. درست همان‌طور که بحران‌های اقتصادی با اصلاح ناهماهنگی‌ها برای سرمایه‌داری کارکردی توان‌بخش دارند، چه‌بسا به مردسالاری نیز خدمت کنند. دهه‌ی ۳۰ زنان را دوباره سر جایشان نشاناد.

اگر مطالعه و عمل در خصوص معضلات فمینیسم کنار گذاشته شوند، نبرد علیه سرمایه و مردسالاری نمی‌تواند موفقیت‌آمیز باشد. بیکاری که هدفش را تنها مناسبات سرمایه‌دارانه‌ی سلطه قرار داده باشد، شکست خواهد خورد چراکه پشتوانه‌های اساسی مناسبات مردسالارانه‌ی سلطه در چنین تحلیلی از قلم خواهد افتاد. برای تعریف آن

نوع از سوسیالیسم که مردسالاری را ویران خواهد کرد، یعنی تنها نوعی از سوسیالیسم که به درد زنان می‌خورد، تحلیل مردسالاری اهمیتی مبرم دارد. مردان و زنان هر دو خواهان سرنگونی سرمایه‌داری هستند، اما در عین حال هر گروه جنسیتی منافع خاص خودش را نیز حفظ می‌کند. نه از طرح ما، نه از تاریخ، و نه از سوسیالیست‌های مذکر هیچ پیدا نیست که آیا «سوسیالیسم»ی که برایش می‌جنگیم نزد زنان و مردان یکی است. زیرا «سوسیالیسم انسانی» نه تنها مستلزم آگاهی از این موضوع خواهد بود که جامعه‌ی جدید باید به چه شکل باشد و انسان سالم چگونه انسانی است، بلکه از آن انضمامی‌تر، مستلزم آن خواهد بود که مردان از امتیاز و تفوقشان چشم‌پوشند.

برخلاف گذشته، ما زنان نباید اجازه دهیم ما را از اهمیت و ضرورت وظایف‌مان منصرف کنند. باید با زور بی‌حاصلی بجنگیم که با وسایلی ظریف و گاه نه چندان ظریف تلاش دارد تا اهداف فمینیستی را برای همیشه رها کنیم.

این موضوع دو ملاحظه‌ی راهبردی را پیش روی ما قرار می‌دهد. نخست آن‌که پیکار برای برپایی سوسیالیسم باید پیکاری باشد که در آن گروه‌هایی با علایق و منافع مختلف پیمانی را تشکیل دهند. زنان نباید باور کنند که مردان بعد از «انقلاب» به آن‌ها «رهایی» خواهند بخشید، تا حدی برای آن‌که دلیلی وجود ندارد فکر کنیم آن‌ها اصلاً چنین چیزی را بلد باشند؛ و قدری بدین خاطر که آن‌ها ضرورتی در این کار نمی‌بینند؛ در حقیقت، نفع شخصی فوری آن‌ها در انقیاد دنباله‌دار زنان است. به جای آن ما باید سازمان‌های خودمان و پایگاه قدرت خودمان را داشته باشیم. ثانیاً، بر این باوریم که تقسیم جنسیتی کار در سرمایه‌داری به زنان تجربه و مشقی داده است که به لطف آن آموخته‌ایم وابستگی متقابل و نیازهای انسانی چیستند. ما با لیز و گل موافقیم که گرچه مردان برای مدتی مدید علیه سرمایه‌جنگیده‌اند، اما زنانند که می‌دانند باید برای چه

جنگید.<sup>۱</sup> به‌عنوان قاعده‌ای کلی، جایگاه مردان در مردسالاری و سرمایه‌داری آن‌ها را از تشخیص نیازهای انسانی برای پرورش، مشارکت و رشد باز داشته است، همان‌طور که از ایشان ظرفیت تأمین آن نیازها را در جامعه‌ای غیرسلسله‌مراتبی و غیرمردسالارانه سلب کرده است. اما حتی اگر ما هوشیاری و آگاهی آن‌ها را ارتقا دهیم، احتمالاً مردان دستاوردهای بالقوه علیه زیان‌های بالقوه را سبک‌سنگین می‌کنند و باز وضع موجود را برمی‌گزینند. مردان چیزی بیش از زنجیرهایشان برای از دست دادن دارند.

ما به‌عنوان فمینیست‌های سوسیالیست باید عملی را سازمان دهیم که هم به پیکار علیه مردسالاری می‌پردازد هم به پیکار علیه سرمایه‌داری. باید پافشاری کنیم بر این نکته که جامعه‌ای که می‌خواهیم بسازیم جامعه‌ای است که در آن تشخیص وابستگی متقابل به معنای رهایی است نه شرم؛ و پرورش عملی کلی و جهانی است و نه فعلی سلطه‌جویانه؛ جامعه‌ای که زنان در آن به حمایت از آزادی کاذب و در عین حال عینی و ملموس مردان ادامه نمی‌دهند.

## یادداشت

نسخه‌ی اولیه‌ی این مقاله طی سال‌های ۱۹۷۵ و ۱۹۷۷ با امی. بی.بریجز مشترکاً نوشته شد. متأسفانه امی به خاطر فشار مشغله‌های کنونی نتوانست به این همکاری ادامه دهد، او از آغاز مقاله و در طول بیش‌تر تاریخ بلند و بحث‌برانگیز آن در کنارم بود. در طول این سالیان، بسیاری افراد و گروه‌ها برای ما نظر و یادداشتی نوشتند، ما را به مباحثه دعوت کردند، و از ما حمایت کردند. از میان آن‌ها، مایلم از گروه مارکسیست فمینیست ۱ قدردانی کم، و همچنین از کالج مطالعات زنان دانشگاه بوفالو، از رشته‌ی مطالعات

۱) یادداشت ۱۰ را ملاحظه کنید) Lise Vogel, "The Earthly Family".

زنان دانشگاه میشیگان، و گروه‌های بسیاری از «اتحادیه‌ی اقتصاد سیاسی رادیکال». همچنین مایلم از تما کاپلان، آن مارکوزن و جین فلکس تشکر کنم که اخیراً این مقاله را بسیار دقیق خواندند. این نوشتار اوایل سال ۱۹۸۰ در نشریه‌ی زنان و انقلاب همراه با پاسخ‌ها، اضافات، نقدها و غیره منتشر خواهد شد، ویراستار نشریه، لیدیا سارگنت است و ناشر ساوف اند پرس. از لیدیا ممنونم، از ساوف اند پرس، و ویراستاران «سرمایه و طبقه» به پاس لطفشان به این مقاله.